

نزدیکی های کودتای ۲۸ مرداد باشد. جمله آل احمد این است:

... ملکی به علت و به ترس از آن کین توزی ها که گذشت در آخرین روزهای حکومت دکتر مصدق و به ترس از آنچه همه را به یاد ایام دمکرات فرقه سی انداخته بود، مجبور شد با آن جناح بخصوص دستگاه حاکم در مکالمه ای را بگشاید که ابتر ماند و به این علت دهن آلوده ای شد که یوسف ندریده بود.^{۲۶}

البته ظاهراً مسئله به این سادگی هم نبوده، چون خنجی - یار ملکی - مدعی بود که ملکی از دربار پول هم گرفته است. این مطلب در کتاب آل احمد هست.^{۲۷} بهر حال، مخارج گروه ملکی باید از يك جایی تأمین می شده، چون آنها پس از اینکه از بقایی جدا شدند شخصاً وضع مالی نداشتند که بتوانند جایی تهیه کنند و افرادشان را اداره کنند و نشریه راه بیندازند. ارتباطات ملکی قبل از کودتا در این حد نیست. او حتی با آمریکاییها هم تماس داشته است (این مطلب هم مربوط به قبل از کودتا است). آل احمد می نویسد:

... وثوقی مدعی است که همو [ملکی] با آمریکاییها ملاقات می کرده، و حال آنکه من می دانم که خود او مترجم آن ملاقات ها بوده که من هم یکی دو بار در آنها شرکت کرده ام...^{۲۸} آل احمد بعداً این ملاقاتها را توجیه می کند و می نویسد: «حق داشته که بداند آنهايي که فردا احتمالاً به قدرت خواهند رسید چه کسانی اند، و نکند همان توده ای های سابق باشند که حالا پوست انداخته اند و کلک تازه ای سوار کرده اند.»^{۲۹}

پس، ملاحظه می شود که آقای خلیل ملکی پیش از کودتا مکرراً با آمریکاییها ملاقات داشته و «یکی دو بار» هم با آل احمد در این دیدارها شرکت کرده و مترجم شان آقای [ناصر] وثوقی بوده است. حرف این آقایان با آمریکاییها این بوده که ما بهتر از دیگران می توانیم به شما خدمت کنیم؛ ولی خوب، آنها آدم های مطمئن تری داشتند و تشخیص شان این بود که زاهدی بهتر می تواند خدمت کند و بدین ترتیب پس از ۲۸ مرداد مدتی دکانشان تعطیل شد. البته در زمان کودتای ۲۸ مرداد در این گروه اختلاف می افتد. ظاهراً دو نفر، که ملکی اسمشان را ذکر کرده، طرفدار شعار جمهوری بوده اند و ملکی و سایرین طرفدار سلطنت. ملکی مدعی است که این دو نفر عامل نفوذی حزب توده بوده اند که مزخرف است. آنها در طول این شش سال آنقدر اطرافیان خود را دستچین کرده بودند که چنین چیزی نمی توانست باشد. ولی چون این

۲۶. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۲۰۵.

۲۷. همان مأخذ، ص ۲۲۹.

۲۸. همان مأخذ، ص ۲۲۹.

۲۹. همان مأخذ.

اطرافیان آقای ملکی طرفدار شعار ضد سلطنت بوده اند، او آنها را جاسوس حزب توده معرفی می کند! ^{۳۰} بهر حال، در ۲۶ مرداد دستور می دهند که افرادشان از تهران خارج شوند و در شهر حضور نداشته باشند. همین آل احمد، که مسئول تبلیغات شان بوده، به گفته خودش، از اوایل سال ۱۳۳۲ مشغول خانه ساختن در شمیران بوده و صبح ۳۰ مرداد تازه می فهمد که در ۲۸ مرداد کودتا شده است! ^{۳۱}

- پس از کودتا وضع آنها چگونه بود؟

کیانوری: «نیروی سوم» پس از کودتا يك دوره کوتاه سکوت و تعطیل را داشت، ولی پس از مدتی، از سال ۱۳۳۶، مجلات نبرد زندگی و علم و زندگی را منتشر کرد و در سال ۱۳۳۷ تشکیلات خود را با نام «جامعه سوسیالیستها» راه انداخت. گفتم که از قبل از ۲۸ مرداد ملکی با محمدعلی خنجی اختلاف و دعوائی داشته و خنجی مطرح می کند که ملکی از دربار پول گرفته است. و گفتم که بنظر من این مسئله چندان بعید نیست، زیرا خود ملکی در دادگاه گفته که به دیدار شاه می رفته و شاه از او تجلیل می کرده است. بهر حال، این مخارج را از جایی باید تأمین می کرد. بعد از ۲۸ مرداد این اختلاف با خنجی شدت گرفت و خنجی از ملکی جدا شد و «حزب سوسیالیست» را ایجاد کرد.

- در حزب سوسیالیست خنجی چه کسانی بودند؟

کیانوری: نمی دانم. خود خنجی بود و احتمالاً چند نفری از خرده ریزهای منشعبین. - در اینجا این بحث مطرح است که خلیل ملکی بنیانگذار سوسیالیسم ملی در ایران بود؛ سوسیالیسمی که فارغ از وابستگی به شوروی است.

کیانوری: این درست است که ملکی از مارکسیسم دست برداشت و راه ضدیت با شوروی را پیش گرفت و شیفته سوسیال دمکراسی اروپایی شد. سوسیالیستهای اروپا هم همه

۳۰. خلیل ملکی در دفاعیاتش می گوید: «در هفته های قبل از ۲۵ مرداد دو نفر از اعضای هیئت اجرائیه حزب نیروی سوم مبارزه ما را در حدود قانون اساسی... غیر کافی دانسته و می گفتند که دولت ملی باید شاه و دربار را از میان بردارد. البته بنا بر ادعای آنها دولت مجبور خواهد شد که این کار را بکند و تغییر رژیم دهد... آن دو نفر می گفتند بی شك کار به اینجا خواهد کشید و حزب توده ابتکار این کار را در دست خواهد گرفت و خوب است ما زودتر از حزب توده شروع کنیم و ابتکار عمل را ما در دست بگیریم. ولی هیئت اجرائیه طبق رسم همیشگی خود، که ابتکار خرابکارانه را ما نباید از دست حزب توده بگیریم و نمی توان باور کرد که دولت نهضت ملی در صدد تغییر رژیم باشد [و] نباید ابتکار خرابکاری به آنها بدهیم، [با این نظر مخالفت کرد.]» (کیهان، ۱۷ اسفندماه ۱۳۴۴). توجه شود که آقای ملکی در سال ۱۳۴۴ در واقع برای این دو نفر پرونده سازی هم کرده و احتمالاً آنها را به شلاق ساواک سپرده است (کیانوری).

۳۱. جلال آل احمد، همان مأخذ، ص ۲۲۶ - ۲۲۷.

اول مارکسیست بودند، ولی بعد از مارکسیسم جدا شدند و برایشان فقط يك سری کلیات ماند. خلیل ملکی از اولین مصاحبه‌ای که با نماینده حزب کارگر انگلستان، در سال ۱۳۲۲ یا ۱۳۲۳، کرد عاشق حزب کارگر انگلیس شد و بعد هم او را به آنجا دعوت کردند. ملکی نمی‌دانست که اگر حکومت انگلیس موفق شده زندگی مردم آنجا را سروسامانی بدهد نتیجه میلیاردها پوندی است که امپراتوری بریتانیا از راه غارت هندوستان و سایر مستعمرات به دست آورده است. - بعضی از پیروان خلیل ملکی او را با تیتو مقایسه می‌کنند.

کیانوری: از لحاظ اسم این مقایسه درست است، یعنی نام «نیروی سوم» که اینها برگزیدند عیناً همان است که تیتو می‌گفت. ولی تیتو هیچوقت نه با مظفر بقایی همکاری شد و نه با سفارت آمریکا تماس گرفت و نه به دیدار شاه - نوکر انگلستان - رفت و از او کمک خواست! مقایسه ملکی با تیتو مضحک است. اصلاً قابل مقایسه نیستند. ملکی تنها این اسم را گرفت تا وزنی داشته باشد و بتواند عده بسیار قلیلی روشنفکر را گول بزند.

- ارزیابی شما از جلال آل احمد چیست؟

کیانوری: ببینید! آل احمد کسی است که ملکی را نزد مظفر بقایی برد و هر سه با هم حزب زحمتکشان را درست کردند و پول آن را دیدیم که از کجا می‌آمد. خوب، آنها می‌دانستند که بقایی چیزی ندارد، بی‌شعور که نبودند، پس با سرازیر شدن این همه پول به سوی بقایی حتماً می‌دانستند که چه می‌کنند و نان که را می‌خورند. جلال تا ۲۸ مرداد با ملکی همکاری می‌کرده و حتی به اتفاق ملکی به دیدار آمریکاییها می‌رفته. در ۲۸ مرداد هم تمام دستگاهشان را تعطیل کرده بودند که در شهر نباشند. حتی انور خامه‌ای هم این را نوشته که از کودتا باخبر نبوده است. جلال بعد از ۲۸ مرداد دنبال کار خودش بود و از سال ۱۳۳۷ از اینها جدا شد ولی دوستی‌شان باقی بود، در سال ۱۳۴۴ در محاکمه ملکی شرکت کرد و از همین زمان راه خودش را بکلی جدا کرد. بقیه‌اش را من نمی‌دانم.

- ویژگی جلال بنظر شما چیست؟

کیانوری: من زیاد با او تماس نداشتم. البته جلال مانند انور خامه‌ای و دیگران نبود که در آثارش دیگران را به کثافت بکشاند. عقیده خودش را نوشته، عقیده دیگران را هم نوشته و مخالفت خودش را هم با عقاید دیگران گفته است. نقاط ضعفی را هم که می‌دانسته گفته است. بنظر من، جلال آل احمد در زندگیش يك انسان باقی مانده است و با دیگران تفاوت‌هایی دارد. برعکس آنها، او برای تبرئه خودش دیگران را به لجن نمی‌کشید. بیش از این من چیزی نمی‌دانم.

- شما غرب‌زدگی او را خوانده‌اید؟

کیانوری: بله! این کتاب را خوانده ام. خسی در میقات را هم خوانده ام. ولی چون در خط مطالعه اینگونه کتابها نبودم، بقیه آثارش را نخوانده ام.

- شما شمس آل احمد را هم می شناختید؟

کیانوری: برادر جلال؟ خیر هیچ یادم نیست. خود جلال در دورانی که با حزب کار می کرد جوان کم سن و سالی بود. شمس باید ۷-۸ سال کوچکتر از او باشد. او اگر در حزب بوده، حتماً در رده های بسیار پائین سازمان جوانان بوده است.

- نظرتان درباره او چیست؟

کیانوری: شمس بعد از انقلاب شخصیتی پیدا کرد و برای مدتی کوتاه سردبیر روزنامه اطلاعات شد و بعد هم همه خصوصیات جلال را به خود گرفت. حالا هم به همان شکل سابق از جلال مایه می گذارد و از حساب او می خورد و زندگیش عبارت است از سوابق جلال.

۳۰ تیر و پیامدهای آن

کیانوری: حادثه مهمی که در سال ۱۳۳۱ اتفاق افتاد، استعفای دکتر مصدق و انتصاب احمد قوام توسط شاه به نخست وزیری بود که به قیام ۳۰ تیر و اعاده دکتر مصدق منجر شد. این حادثه در واقع نقطه عطفی در جنبش ملی بود. دکتر مصدق که با توطئه های شدیدی در درون ارتش مواجه بود، می خواست که بر نیروهای نظامی نظارت مستقیم داشته باشد، و لذا تقاضا کرد که پست وزارت جنگ را شخصاً به دست بگیرد. ولی شاه به شدت مخالفت کرد و در نتیجه دکتر مصدق استعفا داد. امپریالیستهای آمریکا و انگلیس و شاه هم، از خدا خواسته، فوراً احمد قوام را به نخست وزیری منصوب کرد.

ما جریان قیام ۳۰ تیر را در کتاب تجربه ۲۸ مرداد بطور کامل شرح داده ایم^{۳۲} تظاهرات ۳۰ تیر به دعوت آیت الله کاشانی شروع شد و مردم به حمایت از مصدق به خیابانها ریختند. حزب توده ایران هم از مردم دعوت کرده بود و توده ایها هم فعالانه شرکت کردند. زدوخورد شد و عده ای کشته شدند. اخبار به قوام رسید و او حالش بد شد و به حالت رعشه افتاد و استعفا داد.

- نقش حزب توده چگونه بود؟

کیانوری: ما شب قبل، از اعلامیه آیت الله کاشانی اطلاع پیدا کردیم. صبح سحر جلسه هیئت

۳۲. ف. م. جوانشیر [فرج الله میزانی]. تجربه ۲۸ مرداد - نظری به تاریخ جنبش ملی شدن نفت ایران. تهران: انتشارات توده، ۱۳۵۹، ص ۱۹۶ - ۲۱۴.

اجرائیه برگزار شد. اعلامیه دعوت به تظاهرات را نوشتیم و برای چاپ فرستادیم. این اعلامیه ساعت ۱۱ صبح منتشر شد، ولی قبلاً شبکه حزبی را مطلع کرده بودیم و آنها به خیابانها رفته بودند. در نزدیکی های ظهر در میدان توپخانه آن جریان معروف اتفاق افتاد. یکی از افسران توده ای، به نام سرهنگ حبیب الله پرمان (برادر هدایت الله حاتمی)، که فرمانده واحد تانک بود، از تانک پیاده شد و درجه هایش را کند و تانک را در اختیار مردم قرار داد. مردم هم سوار تانک شدند و او را روی دست بلند کردند و فریادکنان در خیابان ناصریه به راه افتادند. (این افسر بعد از ۲۸ مرداد به اعدام و سپس حبس ابد محکوم شد.) بهترین دلیل شرکت فعال حزب در قیام ۳۰ تیر این است که در جمعه بعد جمعیت ملی مبارزه با استعمار، که سازمان علنی حزب توده ایران بود، مردم را به يك میتینگ در میدان سپه دعوت کرد و در این میتینگ یکی از پسران آیت الله کاشانی آمد و در بالای تریبون شهرداری گفت: من به شما بشارت می دهم که حضرت آیت الله با پیشنهاد شما برای تشکیل جبهه متحد ضد استعمار موافقت فرموده اند.^{۳۳}

نکته مهم در اینجا، نقش بقایی و دارودسته اوست. بقایی در روز ۲۹ تیر دکتر عیسی سپهبندی را محرمانه به ملاقات قوام فرستاد. او بعداً، در سال ۱۳۴۰، در دفاعیاتش گفت: «وقتی استعفای دکتر مصدق انعکاس پیدا کرد، همه موافقین و مخالفین نفس راحتی کشیدند.» در واقع شرکت دارودسته بقایی در تظاهرات ۳۰ تیر فقط برای این بود که مردم را کنترل کنند و مانع آن شوند که این قیام به سرنگونی رژیم منجر شود. خود بقایی در دادگاه اعتراف کرد که:

در غروب سی ام تیر که کمونیستها و مؤلفین آنها می خواستند که دامنه جریان را به تغییر رژیم بکشانند، من و دوستانم ترمزی بودیم که آنان را به جای خود نشانیدیم... در جلو حزب زحمتکشان توده ایها هم بودند. شعار دادند که حالا [که] قوام رفته باید رژیم عوض شود... ما سوگند خوردیم که به مقام سلطنت و قدار باشیم.^{۳۴}

در واقع، مقدمات کودتای ۲۸ مرداد از همان عصر ۳۰ تیر ۱۳۳۱ آغاز شد. زمانیکه حضور قاطع حزب توده مردم را به سوی قیام می برد و شعارهای حزب در همه جا رسوخ کرده بود، دربار و محافل امپریالیستی - که در پشت سر قوام بودند - ضمن عقب نشینی سریع در مقابل مصدق حمله گسترده به حزب توده ایران را آغاز کردند. از همان غروب ۳۰ تیر، که بقایی یاد می کند، مأمورین انتظامی تا جایی که می توانستند به حزب تاختند. از فردای ۳۰ تیر دست پلیس و ارتش در مضروب کردن توده ایها، که شعار ضد سلطنت می دادند و شاه را در توطئه قوام شریک می دانستند، کاملاً باز بود؛ تا جایی که رئیس شهربانی وقت در يك پیام رادیویی بدترین

۳۳. همان مأخذ، ص ۲۰۹.

۳۴. اطلاعات، ۹ دی ۱۳۴۰ (دفاعیه مظفر بقایی در دادگاه).

ناسزاها را به حزب توده ایران گفت^{۳۵}، و این در مردادماه بود - یعنی زمانی که دکتر مصدق مجدداً سر کار آمده بود!

این توطئه عوامل امپریالیسم و در رأس آنها بقایی و همکارانش در چهارم شهدای ۳۰ تیر بسیار شدید شد. کلیه نیروهایی که در قیام ۳۰ تیر شرکت کرده بودند، تصمیم گرفتند که در چهارم شهدا، که در این بابویه برگزار می شد، شرکت کنند. حزب توده ایران هم اعلامیه ای منتشر کرد و گفت که ما هم در مراسم شرکت می کنیم. در این موقع، عوامل امپریالیسم تصمیم گرفتند که این مراسم را به ۲۳ تیر دیگر، یعنی به صحنه کشتار توده ایها، تبدیل کنند. در اینجا می بینیم که در چهارشنبه ۵ شهریور، دو روز قبل از مراسم، مظفر بقایی پیامی منتشر می کند و اعلام می کند که به بهای خونریزی از شرکت توده ایها در مراسم جلوگیری خواهد کرد. پیام بقایی به دارودسته اش این است:

شما بروید مقاومت کنید! بیگانه پرستان را ولو با ریختن خون باشد از این مقبره مقدس
جانبازان راه آزادی و استقلال برانید!^{۳۶}

بدین ترتیب، بقایی و چاقوکش هایش شاخ و شانه کشیدند که توده ایها را می زنیم، می کشیم و غیره. این مسئله در اولین روزهای دولت جدید دکتر مصدق تشنج ایجاد می کرد. از طرف دکتر مصدق، هیئت وزیران، دوستان بقایی نزد او رفتند که دست بردارد و او قبول نکرد. خود بقایی بعدها، در دادگاه، چگونگی تدارك این کشتار را شرح داد و روشن کرد که طرف خطاب او، که به خونریزی دعوت شده بودند، چه کسانی بوده اند. گفته بقایی این است:

خبر شدم که توافق محرمانه ای شده است که توده ایها هم به طور رسمی در مراسم چهارم شهدای سی ام تیر شرکت کنند. این مطلب برای من غیر قابل تحمل بود. همان شب با حالت کسالت اعلامیه ای به دست خودم نوشتم... مبنی بر اینکه مردم اجازه نخواهند داد که بیگانه پرستان در سر مزار شهدای سی ام تیر حاضر شوند. پس از انتشار اعلامیه گرفتار مراجعین شدم. اول آن مؤلفین با حزب توده، که من می دانستم، آمدند که این اعلامیه چیست؟ اینها هم ایرانی هستند و می خواهند از شهدا تجلیل کنند و بر عظمت تجلیل خواهد افزود. این اصرار علتی داشت و آن اینکه از همان شب افراد حزب زحمتکشان را فرستادم از سازمانهای حزب در ورامین و کرج و اطراف عده ای را با چوب و چماق آوردند و بردند این بابویه و گفتم به مسئولیت خودم هر توده ای خواست بیاید اینجا قلمش را خرد کنید... فرستادگان مصدق آمدند که این کار تو ایجاد جنجال می کند و الان يك محیط آرام لازم داریم. چند نفر از وکلا و وزرا

۳۵. ف. م. جوانشیر، همان مأخذ، ص ۲۱۸ - ۲۱۹.

۳۶. همان مأخذ، ص ۲۲۰.

آمدند که نظر آقای دکتر مصدق این است که اعلامیه را لغو کنید و اجازه دهید کمونیستها بیایند و عزاداری کنند... نصیحت و التماس و تهدیدم کردند که فردا خون می‌ریزد... هر چه گفتند زیر بار نرفتم... از طرف هیئت دولت آمدند، رسماً درخواست کردند، زیر بار نرفتم. آن شب هیئت دولت نشست و تصویب نامه صادر کرد که مقررات حکومت نظامی برای ۱۲ ساعت ملغی می‌شود و سپس اعلامیه حزب توده ایران که تظاهرات در میدان فوزیه است^{۳۷}.

روشن است که بقایی با پشتگرمی به چه نیرویی، حتی به رغم نظر هیئت دولت و شخص مصدق، چنین جنجالی به راه می‌اندازد.

بهر حال، ما برای اینکه تشنج نشود کوتاه آمدیم و مراسم را در میدان فوزیه برگزار کردیم. ما پس از واقعه ۳۰ تیر دیگر دکتر مصدق را شناخته بودیم و مصرانه در پی این بودیم که در پیرامون شعارهایی چون ملی کردن واقعی نفت، تأمین آزادی‌های دمکراتیک و بهبود وضع مردم يك جبهه واحد ضد استعمار تشکیل شود. در این خواست ما هیچ شعار کمونیستی نبود، شعارهایی کاملاً عام بود که نباید کسی مخالفت می‌کرد.

- این پیشنهاد را شما در مقاطع مختلف دادید و کسی نپذیرفت.

کیانوری: هیچ کس نپذیرفت و ما دائماً آن را تکرار کردیم. ببینید! خواست ما در این مقطع واقعاً ملی شدن نفت بود و مسئله تماماً به نفع ملت ایران بود. در این مسئله شوروی هیچ منفعتی نداشت، حزب توده ایران هیچ منفعتی نداشت، در مسئله آذربایجان من بحث کرده‌ام، در مسئله نفت شمال بحث کرده‌ام، و گفته‌ام که سیاست حزب ما اشتباهاتی داشت. ولی در اینجا سیاست ما درست بود. طرف ما آمریکا و انگلیس بود و بقایی يك عامل بیشتر نبود. بنابراین اگر ما مبارزه می‌کردیم به سود ملت ایران بود.

- ولی حزب توده با ایجاد اعتصاب در مراکز کارگری دولت مصدق را تضعیف می‌کرد.

کیانوری: تاریخ این اعتصاب‌ها را بیاورید تا من هم بینم که چه اعتصابی شده است.

ما اعتصابی نداشتیم!

- تحریکات در محیط‌های کارگری!

کیانوری: آخر این تحریکات باید به اعتصاب می‌کشید؟ در این مقطع ما کدام اعتصاب را داشته‌ایم؟! کارگران که همه‌شان طرفدار حزب توده ایران نبودند. ما فقط در قشری از کارگران نفوذ داشتیم. اگر تشنجی در محیط‌های کارگری بوده یا به دلیل وضع فوق‌العاده بد زندگی کارگران بوده و یا به دلیل تحریکات دارودسته مظفر بقایی و متحدینش.

- آنها که نفوذ کارگری نداشتند!

کیانوری: چرا، داشتند! در مدیران کارخانه‌ها، در میان سرکارگرها نفوذ داشتند. این ادعایی که می‌کنند دروغ محض است. ما پس از واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به دنبال تقویت و حمایت مصدق بودیم. درباره سیاست غلط اکثریت رهبری حزب در مقطع قبل هم توضیح مفصل داده‌ام. ما در ۱۶ شهریور ۱۳۳۱ در يك نامه سرگشاده مصدق را در مقابل مسئولیت‌هایش قرار دادیم. در این نامه پس از تشریح هدفهای عمومی امپریالیست‌ها و عمال توطئه‌گر آنها در داخل کشور گفتیم که از مدت‌ها پیش برای برکناری دولت شما توطئه‌های مکرری می‌شود. ولی دکتر مصدق توجه کافی نمی‌کرد. ما در این نامه گفتیم که در بهمن ۱۳۳۰ به شما هشدار دادیم، ولی توجه نکردید و شبه کودتای قوام پیش آمد. امروز هم هشدار می‌دهیم که امپریالیست‌ها به منظور مشوب کردن اذهان عمومی درباره کودتای چپ سخن‌پردازی و جوسازی می‌کنند، آنها از طریق مستشاران نظامی آمریکا نقشه مفصلی برای براندازی شما دارند و سرلشکر ارفع، سرلشکر حجازی، سرهنگ بختیار و سرهنگ اخوی در این توطئه دخیلند. (ما نام تمام این افراد را که بعداً از گردانندگان کودتای ۲۸ مرداد بودند در آن زمان دقیقاً ذکر کردیم.) این نامه در نشریات حزب چاپ شد، ولی دکتر مصدق توجه جدی نکرد.

به عکس، دکتر مصدق برای حفظ خود تلاش می‌کرد که اعتماد شاه و آمریکاییها را جلب کند. او در اواخر تیرماه در پشت قرآن نوشت که «دشمن قرآن باشم اگر بخواهم قانون اساسی را نقض کنم و رژیم مملکت را تغییر دهم و ریاست جمهور را قبول نمایم» و برای شاه فرستاد. عوامل آمریکا و انگلیس هیاهو می‌کردند که به زودی در ایران قدرت به دست حزب توده خواهد افتاد و دکتر مصدق، خودش، به این مطلب دامن می‌زد. این حرف من نیست. در همان موقع روزنامه منچستر گاردین چنین نوشت:

مبنای سیاست فعلی دکتر مصدق این است که مرتباً خطر کمونیسم را بزرگ کند تا هر موقع که با سفیر آمریکا مواجه می‌شود بگوید: یا پول بدهید یا ما کمونیست خواهیم شد. ولی تا به حال نه آمریکاییها پول داده‌اند و نه ایران کمونیست شده است.^{۳۸}

در این دوران، که دکتر مصدق وزارت جنگ را به دست گرفته بود، يك سازمان افسری از افسران وابسته به جبهه ملی هم تشکیل شده بود و دکتر مصدق فرماندهان اصلی را از میان این افسران انتخاب می‌کرد. رئیس ستاد سرلشکر تقی ریاحی بود. در آن موقع در تهران دو لشکر زرهی وجود داشت که مهم‌ترینش لشکر زرهی گارد بود. پس از توطئه مهرماه ۱۳۳۱، که شرح می‌دهم، مصدق فرماندهی این نیروها را به دو نفر از سرهنگان عضو این سازمان داد. ولی

۳۸. خواندنیها، ۲۹ مهر ۱۳۳۱.

هردوی اینها آنقدر سطحی بودند که معاونینشان را افسران وابسته به دربار تشکیل می دادند. به این ترتیب، سازمان نظامی جبهه ملی متأسفانه خیلی بد کار کرد و، همانطور که خواهم گفت، در حساس ترین مقاطع فقط افسران توده ای بودند که به داد مصدق می رسیدند؛ مثلاً در کودتای ۲۵ مرداد ستوان شجاعیان، يك ستوان توده ای محافظ خانه مصدق، بود که نصیری را خلع سلاح و توقیف کرد.

زمینه های کودتا

کیانوری: پس از قیام ۳۰ تیر، آمریکاییها و انگلیسیها برای براندازی دکتر مصدق و سرکوب جنبش ملی ایران به توافق نهایی رسیدند. قبل از آن دولت حزب کارگر انگلیس [کلمنت اتلی] تا حدودی با مصدق معاشات می کرد و دولت حزب دمکرات آمریکا (ترومن) نقش میانجی را داشت. ولی با روی کار آمدن جناح چرچیل - ایدن در انگلیس و سپس تشکیل دولت آیزنهاور در آمریکا وضع به شدت تغییر کرد و همکاری مشترک آنها برای سرنگونی مصدق شروع شد.^{۳۹} در این مرحله، سیاست عمومی چرچیل - آیزنهاور، که همکاری همه جانبه دو قدرت امپریالیستی آمریکا و انگلیس بود، در مسئله نفت ایران وارد مرحله اجرایی مشخص تری شد. انگلیسیها بالاخره موافقت کردند که سهمی از نفت ایران را به آمریکاییها بدهند و در عوض آنها به سرنگونی مصدق و سرکوب جنبش در ایران کمک کنند. در ملاقاتها و تماس های مکرر میان محافل نفتی و سیاسی آمریکا و انگلیس توافق شد که کنسرسیوم مرکب از شرکت سابق نفت انگلیس و ایران، شرکت شل و انحصارهای نفتی آمریکا تشکیل شود و کنترل نفت ایران را به دست بگیرد. موافقت انگلستان با این نقشه، تصمیم آمریکاییها را به سرنگونی مصدق قطعی کرد.^{۴۰} به این ترتیب ترکیب بعدی کنسرسیوم تعیین شد که در آن محافل نفتی انگلیس ۵۴ درصد (بریتیش پترولیوم ۴۰ درصد، شل ۱۴ درصد)، شرکت های آمریکایی ۴۰

۳۹. دولت محافظه کار سروینستون چرچیل در اکتبر ۱۹۵۱ / آبان ۱۳۳۰ و چهارده ماه بعد، در ژانویه ۱۹۵۲ /

دی ۱۳۳۱، حزب جمهوریخواه آمریکا به رهبری دوايت آیزنهاور به قدرت رسید. (ویراستار).

۴۰. به گفته ویلیام راجر لويس، در ژوئیه ۱۹۵۲ / تیر ماه ۱۳۳۱ سرویلیام فریزر، رئیس شرکت نفت انگلیس و ایران، بالاخره موافقت اصولی خود را با مشارکت کمپانی های آمریکایی در نفت ایران اعلام داشت. در این دوران بود که نظرات آمریکا و انگلیس منطبق شد و هر دو به این نتیجه رسیدند که هر چه مصدق بیشتر بر سر کار بماند خطر احتمالی تصرف قدرت توسط کمونیستها بیشتر می شود. تا پیش از آن، آمریکاییها ناسیونالیسم مصدق را سد استواری در مقابل کمونیسم می انگاشتند. (جیمز بیل و ویلیام راجر لويس، مصدق، نفت، ناسیونالیسم ایرانی، ص ۴۰۰) - ویراستار.

درصد و فرانسویها ۶ درصد داشتند. در نتیجه حاکمیت انگلیسیها بر نفت ایران محفوظ ماند و پس از ۲۸ مرداد تمام کادر شرکت نفت جنوب، که ما می شناختیم، به سر کار خود بازگشتند. این پیشنهاد باید به اطلاع مصدق می رسید و او یا موافقت می کرد و یا سرنگون می شد. مصدق موافقت نکرد و توطئه ها شروع شد.

اولین توطئه در ۲۱ مهر ۱۳۳۱ کشف شد. در شهریور ماه، ما از طریق سرهنگ مبشری و سازمان افسری اطلاع پیدا کردیم که لشکر گارد شاهنشاهی نیروی بزرگی را در اطراف تهران متمرکز کرده است و به بهانه مانور نظامی قصد حمله به تهران را دارد. ما مسئله را به مصدق اطلاع دادیم و او در اواخر شهریور ماه دستور انحلال لشکر گارد و تقسیم آن به سه تیپ را صادر کرد و نیروی متمرکز کودتا موقتاً پراکنده شد. ولی توطئه ادامه یافت تا بالاخره در ۲۱ مهر ۱۳۳۱ رسماً وجود شبکه توطئه اعلام شد. سرلشکر حجازی، آجودان مخصوص شاه، و برادران رشیدیان، عوامل سفارت انگلیس، دستگیر شدند و اعلام شد که هفت سناتور - از جمله زاهدی - چهار نماینده مجلس - از جمله مظفر بقایی - پنج افسر ارشد و چند تن از اعضای خانواده سلطنتی در کودتا شرکت داشته اند (پس توطئه بسیار وسیع بوده است).

- این اطلاع را چگونه به مصدق دادید؟

کیانوری: دکتر مصدق پسر خانم نجم السلطنه (پایه گذار بیمارستان نجمیه) بود و این خانم عمهٔ مریم می شد. یعنی دکتر مصدق پسر عمهٔ مریم بود و مریم با او و خانم دکتر مصدق آشنایی نزدیک داشت. ما برای اطلاع خبرهای مهم از این راه استفاده می کردیم. مریم شماره تلفن اندرون - یعنی تلفن خانم دکتر مصدق را که غیر از شماره بیرونی بود - را می گرفت و با خانم دکتر مصدق خوش و بش می کرد و به ایشان می گفت که شوهرم پیغام مهمی برای آقا دارد. دکتر مصدق بلافاصله از رختخواب بلند می شد و به اندرون می آمد و من جریان را به ایشان می گفتم. در جریان ۲۵ تا ۲۸ مرداد ما از همین راه استفاده می کردیم.

در مسئله توطئه فوق، ما نامه ای به دکتر مصدق نوشتیم و به خانه او تسلیم کردیم و منتظر نتیجه شدیم. ولی متوجه شدیم که دکتر مصدق تعلل و تسامح می کند و لذا مجبور شدیم که در نهم شهریور يك نامه سرگشاده منتشر کنیم. من قسمتی از این نامه را می خوانم:

نامه کمیته مرکزی حزب توده ایران به نخست وزیر

حزب توده ایران اسرار کودتای آینده را فاش، عاملین آن را می شناسد و راه جلوگیری

از آن را نشان می دهد.

دکتر مصدق می تواند و باید از توطئه کودتا که قطعاً به زیان ملت ایران صورت می گیرد

جلوگیری کند.

آقای دکتر مصدق نخست وزیر!

توطئه‌ای به صورت يك کودتای نظامی علیه استقلال و حاکمیت ملی در شرف تکوین است که بی گمان شما نیز بر آن وقوف دارید. ملت ایران می خواهد بداند در برابر توطئه خطرناکی که هدفی جز لگدمال کردن پیروزی های نهضت ملت ایران ندارد چه نقشه‌ای از جانب شما به عنوان رئیس دولت طرح شده است....

... امپریالیست‌ها برای اینکه شما را بترسانند و توطئه خائنانه خود را طبیعی جلوه دهند، با کمال بیشرمی، در اطراف «کودتای چپ» که گویا در شرف وقوع است کوس و کرنا می‌زنند... حزب توده ایران با هیچ عمل کودتا مانندی نمی‌تواند موافقت داشته باشد...

اطلاعات ما حکایت دارد که شاهپور علی‌رضا، جانی معروف [و] همان کسی که در ۳۰ تیر با سلاح خویش سه نفر مبارز ضد استعمار را بر خاک انداخت، [به عنوان] ناظر این کودتا تعیین شده است. این کودتا، که مانند توطئه قوام السلطنه با موافقت هر دو امپریالیسم انجام خواهد شد، ظاهراً به وسیله عده‌ای از ایادی سرشناس انگلستان اجرا خواهد شد. هم‌اکنون سیدضیاءالدین خائن که در سایه حکومت شما سر از سوراخ به در آورده و سرلشکر ارفع و سرلشکر حجازی در رأس این توطئه قرار دارند. سرتیپ آریانا، سرهنگ اخوی، سرهنگ پاکروان، سرهنگ بختیار و سرهنگ علی اکبر ضرغام و عده‌ای دیگر از سران ارتش در این توطئه دخیلند و رابط آنها با دربار سرهنگ دیهیمی معروف، رئیس رکن دو دربار، می‌باشد. آقای دکتر مصدق! میان راه ملت و راه امپریالیست‌ها راه سومی وجود ندارد. ملت از شما می‌خواهد که راه او را انتخاب کنید. فوراً سران کودتا را دستگیر کنید و در کنار شاه به دست محکمه آشکار ملی بسپارید. قدرت شاهنشاهی و ضدملی ارتش را با تنفیذ دمکراسی در ارتش برای همیشه بشکنید... حکومت نظامی را که زنجیر پای ملت ایران است درهم بشکنید. جاسوسان مستشارنمای آمریکایی را از ایران برانید!...

در نتیجه این اعلام خطرهای ما بود که عده‌ای از توطئه‌گران دستگیر و ۱۳۶ نفر از افسران رده بالا وابسته به دربار بازنشسته شدند و لشکر گارد به سه تیپ تقسیم گردید. - در اعلامیه بالا به حکومت نظامی اشاره کردید. این حکومت نظامی مگر زیر نظر مصدق و به نفع او نبود؟

کیانوری: فشار این حکومت نظامی بر ما بود. کار غلطی بود که مصدق به دستور مستشاران آمریکایی انجام می‌داد. چنان‌ا‌ور از خطر کمونیسم ترسانیده بودند و چنان در مقابل سفارت آمریکا ضعف نشان می‌داد که برای اینکه جلوی توده‌ایها را بگیرد حکومت نظامی برقرار کرده بود. این حکومت نظامی روزنامه‌های ما را توقیف می‌کرد. روزنامه بسوی آینده

تقریباً چهل بار توقیف شد و ما مرتباً از امتیازهایی که افراد حزب گرفته بودند استفاده می کردیم و به جای آن روزنامه را با نام دیگر منتشر می کردیم. البته روزنامه های مخالف مصدق هم توقیف می شدند. شاهد بقایی هم چند بار توقیف شد. نتیجه این حکومت نظامی این شد که در کودتای ۲۵-۲۸ مرداد دست همه کسانی که می خواستند از مصدق دفاع بکنند بسته بود. در کارخانه ها حکومت نظامی بود و به کارگران اجازه خروج از کارخانه نمی دادند. آنها حتی برای رفتن به خانه باید در گروه های کوچک می رفتند و برمی گشتند. در تمام شهر حکومت نظامی بود. فردی به نام سرهنگ اشرفی بود که نسبتاً به مصدق وفادار بود. او را بازنشسته کردند. بیشتر افسران وفادار به مصدق، مثل محمود برادر من، را بازنشسته می کردند. در مقابل کسانی را سرکار می آوردند که بعداً همه فریاد «جاوید شاه» سر دادند. در این اواخر طوری شده بود که حتی برخی از محافظین مصدق هم جزء کودتاچیان بودند.

بهرحال، دکتر مصدق در ابتدا با توطئه ها قاطعانه برخورد کرد. بنا به اصرار مصدق اشرف پهلوی و ملکه مادر از کشور بیرون رفتند. وسایل تبعید علیرضا و چند تن دیگر از اعضای خانواده سلطنتی نیز فراهم شد. در ۳۰ مهرماه ۱۳۳۱ مصدق گام بزرگی در جهت خصومت با امپریالیسم انگلیس برداشت و روابط سیاسی ایران با انگلستان را قطع کرد. در اول آبان ماه ماده واحده ای را به تصویب مجلس رسانید که به موجب آن دوره مجلس سنا دو سال تعیین شد و در نتیجه مجلس سنا، که بیش از دو سال عمر داشت، تعطیل شد (مجلس سنا کانون مرجعین بود). بدین ترتیب، دکتر مصدق در چند اقدام قاطع سنا، سفارت انگلیس، لشکر گارد، دربار و کانونهای توطئه را سرکوب کرد و موقتاً وضع خود را تثبیت نمود. معهذاً، این اقدامات تنها مورد تأیید چند تن از نزدیک ترین یاران دکتر مصدق - دکتر فاطمی، نریمان، دکتر شایگان و غیره - و حزب توده ایران بود. اکثریت قاطع رهبران جبهه ملی و سازمانهای وابسته به آن از مصدق فاصله می گرفتند و با قاطعیت بیشتر به صف مخالفان مصدق می پیوستند.

اولین نفاق در جبهه ملی در ۲۱ مهرماه ۱۳۳۱ با انشعاب در حزب زحمتکشان آغاز شد و گروه خلیل ملکی توسط بقایی اخراج شدند.

- اگر فرض کنیم که ملکی وابسته به محافل آمریکایی بوده، پس چرا بقایی او را اخراج کرد. به این ترتیب باید حفظ شان می کرد.

کیانوری: من عقیده ندارم که ملکی عامل آمریکاییها بوده است. او به سیاست آمریکا معتقد بود و در آن زمان هنوز آمریکا ظاهراً از مصدق حمایت می کرد (دولت دمکرات ترومن در دیماه ۱۳۳۱ کنار رفت). در اسفند ماه بود که آمریکاییها به طور کامل زاهدی را در برابر مصدق علم کردند. بنابراین، ملکی هنوز خیال می کرد که آمریکاییها با مصدق موافقند. ولی پس از

روشن شدن کنه حوادث ملکی هم از مصدق کناره گرفت و در نزدیکی ۲۸ مرداد با شاه و آمریکاییها تماس گرفت، که شرح داده‌ام.

کاشانی و مصدق

کیانوری: در این زمان است که در جبهه ملی شکاف کامل ایجاد می‌شود و افرادی مثل زاهدی و علاء، وزیر دربار، می‌کوشند تا آیت‌الله کاشانی را هم از مصدق جدا کنند. در آبان و آذرماه مطبوعات از روابط مکرر علاء با آیت‌الله کاشانی خبر می‌دهند. مجله خواندنیها می‌نویسد:

از ده روز پیش حسین علاء وزیر دربار و ارنست پرون سوئسی [جاسوس مشهور انگلیس مقیم دربار پهلوی] به فعالیت‌ها و ملاقاتهای مشکوکی مبادرت ورزیده‌اند. بیشتر این ملاقاتها با نمایندگان مجلس است. به همین جهت مطلعین عقیده دارند که دربار می‌خواهد بلوکی در پارلمان برای خود تشکیل دهد تا در موقع لزوم به عنوان حربه‌ای علیه دولت از این جبهه استفاده شود.^{۴۲}

رابطه شاه و آیت‌الله کاشانی کاملاً حسنه است. اغلب ملاقاتهایی صورت می‌گیرد... اغلب اوقات علاء حامل پیام‌های شاه است.^{۴۳}

مسلم است که نقش آیت‌الله کاشانی تا ۳۰ تیر ۱۳۳۱ بسیار مثبت بود و این نقش مثبت تا مدتی پس از آن ادامه داشت. متأسفانه ما که شاهد جریانات بودیم به خوبی می‌دیدیم که آزدگی آیت‌الله کاشانی از یکدندگی دکتر مصدق، که از يك سوناشی از غروری بود که دکتر مصدق پس از ۳۰ تیر پیدا کرده بود و از سوی دیگر نتیجه برآورده نشدن خواست‌های غیر قابل پذیرش آیت‌الله کاشانی از دکتر مصدق بود، به کجا می‌کشد. امثال مظفر بقایی و دارودسته‌اش و افرادی مانند شمس قنات‌آبادی اعتماد آیت‌الله کاشانی را دزدیدند و گام به گام از آن علیه نهضت استفاده کردند.

- آیت‌الله کاشانی، برخلاف مصدق و جبهه ملی‌ها، نسبت به آمریکا شناخت دقیقی داشت و این امر در مصاحبه‌هایش آشکار است. پس چطور به مظفر بقایی اعتماد کرد؟

کیانوری: آقای کاشانی بینش دیگری داشت و از آمریکا واقعاً احساس خطر می‌کرد. ولی خوب، او را هم گول زدند. در این اواخر که زاهدی در مجلس متحصن شد و دکتر معظمی او را نگه داشت، بالاخره با وساطت کاشانی او را بردند. ببینید چقدر آقای کاشانی کار غلطی

۴۲. خواندنیها، ۲۷ آبان ۱۳۳۱.

۴۳. همان مأخذ، ۱۴ آذر ۱۳۳۱.

انجام داد. با وجودی که می دانست که زاهدی می خواهد علیه مصدق کودتا کند، باز از او حمایت کرد. و یا در توطئه نهم اسفند آیت الله کاشانی طبق اسناد مسلماً از گردانندگان اصلی بود. کاشانی که بعد از ۲۸ مرداد هم بر سر موضع خودش بود، که منجر به دستگیری و تبعید او شد و همه زجرها را کشید، بالاخره در يك مقطعی فریب خورد و به طرفی کشیده شد.

- علت چه بود؟

کیانوری: قبلاً گفته ام. بنظر من یکی نفوذ قلب آمیز امثال مظفر بقایی که دشمنی کاشانی را با مصدق مرتباً تشدید می کردند. دیگری خودرأیی مصدق که بالاخره حاضر نشد با آقای کاشانی مذاکره کند و مسایل خودشان را حل کنند. و سوم، درخواست های آقای کاشانی و اطرافیانش - بویژه فرزنداناش. در خاطرات دکتر فاطمی آمده است که در زمان تدارك انتخابات دوره هفدهم دو پسر ارشد آیت الله کاشانی هر کدام خواستار تعیین نماینده از سه منطقه بودند^{۴۴}. البته در واقعه ۳۰ تیر، نقش آیت الله کاشانی اهمیت زیاد داشت، ولی دکتر مصدق همه را به حساب خود و طرفداری ملت از خود می گذاشت. پس سه عامل بود: سرسختی و لجباجت دکتر مصدق، نفاق افکنی امپریالیست های آمریکا و انگلیس و عوامل آنها بویژه دارودسته بقایی^{۴۵}، و درخواست های زیادی آیت الله کاشانی و نزدیکانش.

۴۴. بهرام افراسیابی [به کوشش]. خاطرات و مبارزات دکتر حسین فاطمی. تهران: سخن، ۱۳۶۶، ص ۶۵.

۴۵. در زمینه نفاق افکنی های امپریالیست ها و عوامل آنها دو نقل قول زیر گویاست. شادروان آیت الله طالقانی: «مگر همیشه ما را با این چماق نکوبیده اند، چماق کمونیسم؟ ۲۸ مرداد هم ما را با این چماق کوبیدند. من در ۲۸ مرداد درده بودم. آنجا وسیله روزنامه و رادیو آنوقت نبود. شنیدم که کودتا شده و دکتر مصدق سقوط کرده و دولتش سقوط کرده. به سرعت آمدم تهران. وقتی آمدم در همین محراب و همین مسجد، همین حاج ابراهیم خودمان - خادم مسجد هدایت که آنوقت مشهدی ابراهیم بود و حالا حاجی ابراهیم شده، آنوقت جوان تر بود - از توی قفسه پاکت ها شاید چهل تا، پنجاه تا، صدتا برای من آورد. دیدم همه اش تزا و شعارهای کمونیستی است و بعد فهمیدم نه برای من، برای تمام مراجع دین، برای آیت الله بروجردی، آنقدر نامه های تهدیدآمیز نوشته اند. ولی خوب، ما می دانیم. نمی خواهیم بگویم اینها مال آنها بوده است. بعد هم فهمیدم منشاء این نامه ها از کجاست. ولی به این اسم هم روحانیت و هم مردم را ترساندند. یعنی کمونیست ضد خدا، ضد دین، ضد نبوت، ضد وحی می خواهد بیاید این دین شما را از بین ببرد. استعمارگران ترسانند که این کشور می رود ضمیمه شود به کشورهای کمونیستی... در این میان يك مشت اوباش راه انداختند و يك مشت قزاق ها و قلدرها، که الان هم هنوز ته مانده اش هستند و سروصدا می کنند، این جور مردم را کوبیدند...» (سخنرانی آیت الله طالقانی، اربعین - دیماه - ۱۳۵۷).

آیت الله منتظری: «من یادم هست که مرحوم آیت الله بروجردی قبل از ۲۸ مرداد در اشنویه بود. من هم بودم آنجا. يك «مهره» را فرستاده بودند آنجا، آمده بودند میتینگ می دادند به عنوان اینکه ما کمونیست هستیم. در قم هم همینطور بود. برای اینکه آقای بروجردی را ناراحت کنند که بگویند حالا که مصدق دارد ایران را

- ولی بعضی‌ها مسئله را ریشه‌ای‌تر می‌دانند. به اعتقاد آنها، تا زمانی‌که مسئله ملی کردن نفت و خلع ید از انگلیسی‌ها مطرح بود اختلاف نظر وجود نداشت و کاشانی و مصدق، هر دو، در این هدف متحد بودند؛ ولی زمانی‌که مسئله نوع حکومت مطرح شد اختلاف نظر هم ایجاد شد. بالاخره، کاشانی حوادث پس از مشروطه را دیده و شنیده بود و در این مقطع میان مصدق و اطرافیان او و روش‌های غربی‌شان با دیگران تفاوت اساسی نمی‌دید.

کیانوری: این تحلیل متعلق به کسانی است که می‌خواهند از کاشانی دفاع کنند. واقعیت این است که در آن زمان اصلاً بحث حکومت اسلامی مطرح نبود. روزنامه شاهد بقایی از همه شدیدتر سنگ کاشانی را به سینه می‌زد که اصلاً مسئله بینش اسلامی برایش مطرح نبود. آیا رفتن به سوی شاه و امثال زاهدی علیه دکتر مصدق برپایه بینش اسلامی بود؟!

- ولی هم در مصاحبه‌ها و نوشته‌های آیت‌الله کاشانی و هم در اعلامیه‌های فدائیان اسلام، مسئله اصلی اسلام است و اگر برخوردی با دکتر مصدق دارند بر سر اسلام است. کیانوری: درست است. ولی تا ۲۸ مرداد دعوا بر سر نفت بود و نه بر سر حکومت. و تازه، اگر بر سر حکومت هم بود آیت‌الله کاشانی در مقابل مصدق از شاه دفاع کرد.

- آیت‌الله کاشانی در مصاحبه‌ای درباره شاه می‌گوید: شاه فردی است مثل افراد عادی مملکت، مقام سلطنت دارد ولی مقام حکومت ندارد و باید خودش را به قانون اساسی ملزم کند. کجای این دفاع از شاه است؟ به علاوه، شاه سال ۱۳۳۲ که شاه سال ۱۳۵۰ نبود، او جوانی بود که واقعاً بسیاری از مردم هنوز به شدت دهه پنجاه از او متنفر نبودند.

کیانوری: اینطور نیست. آیت‌الله کاشانی و نزدیکانش بارها از شاه تعریف‌های خلاف واقعیت کرده‌اند. آیت‌الله کاشانی نه تنها جبهه طرفدار شاه را در توطئه ۹ اسفند تأیید کرد بلکه ترتیب‌دهنده تظاهراتی بود که هدف آن کشتن مصدق بود. آیت‌الله کاشانی چرا زاهدی را، که مصدق دستور توقیف او را داده بود، تحت نظارت خود مخفی کرد؛ آیت‌الله کاشانی که يك عمر در عراق و ایران مبارزه کرده بود؟ پس به هیچ نتیجه دیگر جز این نمی‌رسیم که دشمنان به خوبی توانستند اختلاف میان کاشانی و مصدق را تشدید کنند و به اینجا بکشانند و از آنها، ناخواسته، در جهت منافع خودشان استفاده کنند. بخش اعظم روحانیت هم، یعنی هزاران امام جماعتی که از آیت‌الله بروجردی تبعیت می‌کردند، در آن دوران تقیه می‌کردند. این را خود آقای رفسنجانی

کمونست می‌کند پس باید شاه را برگرداند. اینها کمونیست‌هایی بودند که خود سفارت آمریکا، آقای لویی هندرسن و دارودسته‌اش، درست کرده بودند. بعضی اوقات ایادی غرب مثل آمریکا يك چپ‌نمایی‌هایی هم درست می‌کنند برای اینگونه فعالیت‌ها.» (اطلاعات ۱۰ دیماه ۱۳۵۸) - کیانوری.

می گوید که «در آن زمان ما در صحنه نبودیم و تقیه می کردیم.»

اینکه بخش عمده روحانیت و حوزه های علمیه از حوادث سیاسی آن روز برکنار بودند صحیح است. ولی بخش عمده مردم هم از سیاست آن دوران برکنار بودند. تعداد افرادی که در سیاست حضور داشتند، اگر خیلی دست بالا بگیریم، از رقم پنجاه هزار فراتر نمی رود که از این تعداد حدود ۱۰ هزار نفر آن عضو یا هوادار حزب توده بودند. این افراد عموماً از اقشار شهری، و آنهم شهرهای اصلی، بودند. تنها پس از اینکه آیت الله کاشانی از دکتر مصدق حمایت کرد بخشی از مردم مذهبی وارد صحنه شدند و آنها نیز پس از جدایی کاشانی از مصدق کنار گرفتند.

به علاوه، کسی که می خواهد مواضع روحانیت را درک کند باید از دیدگاه ارزشی روحانیت به حوادث بنگرد. از این دیدگاه حزب توده يك جریان الحادی بود و سران جبهه ملی نیز عموماً از نظر تقیه دینی مقبول نبودند و بعضی حتی در ابراز فرنگی مآبی خود بی قید بودند. در چنین فضای آشفته، که توطئه در فضا موج می زد، این علماء با بدبینی به حوادث می نگریستند. و حق هم داشتند. و ترجیح می دادند که به جای ورود به منازعات سیاسی مبانی مکتبی خود را استوار کنند. (توجه شود که هنوز حوزه های علمیه از ضربات خردکننده دوران بیست ساله دیکتاتوری رضاخان کمر راست نکرده بودند.) در این دوران ما می بینیم که آیت الله العظمی بروجردی با روشن بینی خاصی در زمینه وحدت مسلمین تلاش می کردند و یا افرادی را برای تبلیغ و یا کسب علوم جدید به اروپا و آمریکا می فرستادند. ولی ایشان در زمینه منازعات سیاسی داخلی می گفتند: «من در قضایایی که وارد نباشم و آغاز و پایان آن را ندانم و نتوانم پیش بینی کنم وارد نمی شوم. این قضیه ملی شدن نفت را، نمی دانم چیست، چه خواهد شد و آینده در دست چه کسی خواهد بود.»^{۴۶} حتی حضرت امام (ره) - که در آغاز حرکت نفت پنجاه ساله، یعنی در اوج بلوغ روحی، بودند و به گواه کتاب کشف الاسرار بینش سیاسی جامعی داشتند - با بدبینی به حوادث آن دوره می نگریستند و این جریانات را جنگ کمپانی های رقیب برای دست اندازی بر نفت ایران می دانستند.^{۴۷} ایشان در جایی فرموده اند:

در خلال نهضت کاشانی و دکتر مصدق، که جنبه سیاسی نهضت قوی تر بود، در نامه ای به کاشانی نوشتم که لازم است برای جنبه دینی نهضت اهمیت قایل شوند. او به جای اینکه جنبه مذهبی را تقویت کند و بر جنبه سیاسی چیرگی دهد، به عکس رفتار کرد:

۴۶. حوزه (ویژه سی امین سال درگذشت آیت الله العظمی بروجردی)، سال هشتم، شماره ۱ - ۲، فروردین - تیر ۱۳۷۰، ص ۳۶.

۴۷. سیدحمید روحانی (زیارتی)، نهضت امام خمینی. تهران: واحد فرهنگی بنیاد شهید، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۵۵.

به گونه‌ای که رئیس مجلس شورای ملی شد و این اشتباه بود.^{۴۸}

حادثه نهم اسفند ۱۳۳۱

کیانوری: حادثه نهم اسفند ۱۳۳۱ يك توطئه امپریالیستی تدارك شده بود که قرار بود طی آن شاه به عنوان خروج از ایران این آشوب را به پا کند و در این حین کودتا شود. دکتر مصدق می گوید:

به شاه پیغام دادم که خیال دارم رفراندومی بکنم. شاه آقایان علاء و حشمت‌الدوله والاتبار را فرستادند. من هم سه نفر از نمایندگان دولت خود را تعیین کردم که به عنوان شاهد حضور داشته باشند. به شاهد شاه گفتم تصمیم دارم رفراندومی بکنم و مردم را از جریانات کشور مستحضر نمایم. به مردم بگویم که والا حضرت اشرف پهلوی وقتی اینجا بودند چه کارهایی در حق من کردند و علیاحضرت ملکه مادر چه موانعی سر کارهای من تراشیدند. هم چنین قضایای بختیاری را می گویم....

بعداً اعلیحضرت همایونی اظهار تمایل به مسافرت کردند. من حضور شاه شرفیاب شدم. قرار شد صبح روز پنج شنبه حرکت کنند. بعد پیغام دادند که روز شنبه حرکت می کنند. قرار صبح زود بود. بعد به ساعت ۱۰ مهذب شد. برای انجام مسافرت ۱۰ هزار دلار آماده کردم. نه هزار دلار حواله بانک‌های خارجی و هزار دلار پول نقد. این پول را به آقای علاء دادم. دستور صادر کردم پاسپورت‌های مسافرت را بیاورند پیش خودم. من با دست خودم عکس‌ها را به پاسپورت‌ها چسباندم و مهر کردم. به دربار فرستادم. دستور داده بودم که نیروهای انتظامی مسیر ایشان را تقویت کنند و نگذارند کسی در منزل شاه یا منزل من جمع شود.^{۴۹}

روزنامه کیهان در شرح واقعه نوشت:

مقارن ساعت ۱۱ صبح... خبر مسافرت شاهنشاه و شایعه استعفای ایشان به رؤسای اصناف رسید. بلافاصله خواستند بازار را تعطیل کنند. تا نزدیک ظهر کلیه دکاکین تعطیل شد. به منزل آیت الله بهبهانی رفتند و از ایشان خواستند به دربار بروند و مانع حرکت شاهنشاه بشوند. ... عده‌ای با صدای بلند گریه می کردند. آیت الله را به روی دست از اتاق خارج کردند... عده‌ای در بازار فریاد می زدند: بجنید مملکت از دست رفت... در نزدیکی کاخ مرمر زنان تظاهرات می کردند و خطاب به سربازان و مردم می گفتند: غیرت کجاست؟ حمیت کجاست؟ مملکت از دست رفت! یکی از متظاهرين که لباس سیویل داشت وقتی مأمورین انتظامی جلویش را گرفتند سردوشی هایش را بیرون آورد و گفت: هموطن، مرا نمی شناسی؟

۴۸. محمدحسن رجبی، زندگینامه سیاسی امام خمینی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۹، ج

۱، ص ۱۶۱.

۴۹. کیهان، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱.

من افسرم. وطن از دست رفت.^{۵۰}

این شرح به روشنی نشان می‌دهد که ماجرا يك توطئه از پیش طراحی شده و سازمان‌یافته بوده است که توسط يك شبکه توطئه‌گر و به دست اوپاشی چون شمس قنات آبادی اجرا شد.^{۵۱} (شمس قنات آبادی از نزدیکان و افراد مورد اعتماد آیت‌الله کاشانی بود.)

زمانیکه این بلوا اتفاق می‌افتد، مصدق در کاخ بوده و با شاه مذاکره می‌کرده است. در اینجا یکی از اعضای سازمان افسری ما، که افسر گارد جاویدان بود، به نام سرگرد عبدالصمد خیرخواه حضور داشته است. اظهارات او ثابت می‌کند که توطئه‌گران نقشه قتل مصدق را داشته‌اند. خیرخواه می‌گوید:

پس از ورود مصدق به کاخ سلطنتی، تعدادی از امرا و افسران بازنشسته از قبیل امیراحمدی، شاه‌بختی، عزیز امیررحیمی، خسروانی و ... بتدریج در خیابان پاستور گرد آمدند. حدود ۶۰ نفر از اعضای حزب آریا نیز به سرپرستی [هادی] سپهر جمع شدند. ملکه اعتضادی [فاحشه معروف] به جمع آنها پیوست... در نرده‌ای کاخ بسته شد... خبر رسید که می‌خواهند هنگام خروج به مصدق حمله کنند. به دنبال راه حل می‌گشتم. به آقای پیرنیا رئیس تشریفات دربار که به مصدق احترامی نشان می‌داد مراجعه کردم. خطر را متذکر شدم و پیشنهاد کردم که دکتر مصدق از کاخ اختصاصی به کاخ شمس پهلوی که در شمال آن واقع بود رفته از آنجا به منزلش برود. پیشنهاد قبول شد. پیرنیا و من و اصغر امیرصادقی (راننده مخصوص شاه) دکتر مصدق را تا درب اصلی کاخ شمس مشایعت کردیم.^{۵۲}

روزنامه باختر امروز می‌نویسد:

قوای انتظامی به وسیله سرنیزه و قنذاق تفنگ به مردم حمله می‌کردند و عکسهای

۵۰. کیهان، ۹ اسفند ۱۳۳۱.

۵۱. وودهاوس نماینده سازمان جاسوسی انگلیس برای براندازی دولت دکتر مصدق می‌نویسد: «در این ضمن اوضاع ایران به همان اندازه که رفتار مصدق مستبدانه تر می‌شد بیشتر آشفته می‌گردید... نیروهای سیاسی در ایران اینک شکل جدید و مشخص تری به خود می‌گرفت. از آنجائیکه حزب (هرچند اسماً غیرقانونی) توده آشکارا از مصدق حمایت می‌کرد، رهبران مذهبی از او روی گردانیده با شاه متحد می‌شدند. شایعات مربوط به يك توطئه با شرکت زاهدی - کاشانی و آمریکاییها برای تغییر اجباری حکومت در ماه فوریه رواج داشت، حتی قبل از اینکه دقیقاً چنین طرحی در کار بوده باشد. تمام این جریانات را من از دور توسط عمال خیردهنده باوقای خود دنبال می‌کردم.» (سی.ام. وودهاوس. اسرار کودتای ۲۸ مرداد. ترجمه نظام‌الدین دربندی. تهران: راهنما، ۱۳۶۸، ص ۶۶). این جمله بهترین گواه بر این است که حادثه ۹ اسفند يك نقشه تدارک دیده شده بود (کیانوری).

۵۲. ف. م. جوانشیر، همان مأخذ، ص ۲۵۰.

مصدق را پاره می نمودند... ظهر سرتاسر میدان بهارستان را نیروی ارتش و سربازان اشغال نمودند... افسران بازنشسته با لباس ارتشی آمده و سربازان را تحریک می کردند... پس از حمله به منزل مصدق و تظاهر عده ای او باش... دستجات متظاهر که به منزل مصدق حمله کرده بودند به خیابان های شهر روی آورده و با چوب و چماق به مغازه های سر راه حمله می کردند. اکثر خیابانهای یوسف آباد و اسلامبول و لاله زار و شاه آباد بسته و صاحبان آنها در مقابل مغازه های خود ناظر بر اوضاع بودند. هر جا به طرفداری از مصدق تظاهر می شد. مأمورین انتظامی و افسران بازنشسته می گفتند: بزنید! بکشید! نیروهای انتظامی، آوارگان، افسران بازنشسته، باشگاه تاج تظاهرات می کردند و از در و دیوار مجلس بالا می رفتند. در خیابانها صدای افسران شنیده می شد که رادیو را بگیرید... مهم است!^{۵۳}

ابوالحسن عمیدی نوری، از بنیانگذاران جبهه ملی که به دربار پیوسته و از کودتای چیان بود، بعدها در خاطراتش نوشت که اگر رادیو تصرف شده بود در همان روز کار تمام بود و به ۲۸ مرداد نمی کشید.^{۵۴}

نکته مهم در این حادثه، کشیده شدن آیت الله کاشانی به صف مقابل مصدق است. آیت الله کاشانی در این روز سه نامه و اعلامیه منتشر کرد که دو نامه و اعلامیه دفاع آشکار از شاه و به قصد جلوگیری از سفر او بود و مردم را به تظاهرات به سود شاه دعوت می کرد. او تنها در دیروقت ۹ اسفند، که توطئه شکست خورده بود، نامه ای به افرادی که در منزل مصدق بودند نوشت و از آنها خواست که متفرق شوند و از تعرض خودداری کنند!^{۵۵}

قتل افشارطوس

کیانوری: حادثه مهم دیگری که پس از توطئه نهم اسفند رخ داد، قتل سرتیپ محمود افشارطوس در اردیبهشت ۱۳۳۲ است.

افشارطوس را من شخصاً می شناختم. او همشاگردی برادر من محمود در دانشکده افسری بود. او شاگرد اول صنف پیاده بود که معمولاً سرگروه بان کل دانشکده می شد و برادر من هم شاگرد اول صنف توپخانه بود که او هم سرگروه بان دوم دانشکده محسوب می شد. این دو تا آخر دوست و رفیق صمیمی هم بودند. افشارطوس افسری فوق العاده جدی و منظم و کم نظیر بود. یک دوره بد در زندگی او وجود دارد و آن دورانی است که وی از جمله افسرانی بود که املاک شاه

۵۳. باختر امروز، ۱۰ اسفند ۱۳۳۱.

۵۴. اطلاعات، ۲۷ مرداد ۱۳۵۳.

۵۵. ف. م. جوانشیر، همان مأخذ، ص ۲۵۳ - ۲۵۴.

را در مازندران سرپرستی می کردند. اکثر این افسران از دزدی های آن زمان ثروت هنگفتی اندوختند. ولی افشارطوس اهل دزدی نبود و بجز حقوق و کمک خرجی که به او می دادند چیزی نداشت. ولی از نظر سختگیری و آزار رعیت وحشتناک بود و هر چه در این مورد بگویند درست است. مدتی بعد او از مازندران آمد و در جاهای دیگر خدمت کرد تا به درجه سرهنگی رسید. در این زمان بدین علت که تمایلات ملی پیدا کرده بود مورد بغض رزم آرا واقع شد و او را چهار سال و پنج ماه در درجه سرهنگی نگه داشتند. برادرانم - محمود و احمد - هم همینطور بودند و با وجودیکه از افسران کم نظیر ایران بودند رشد نکردند. هر سال نام افشارطوس برای ارتقاء درجه پیشنهاد می شد ولی تصویب نمی شد. مصدق که به قدرت رسید، از اولین کسانی که درجه سرتیپی گرفتند افشارطوس و محمود برادرم بودند. در این زمان مصدق، نمی دانم توسط چه کسی، با افشارطوس آشنا شد و از سوابق او مطلع شد و فهمید که وی افسر جدی است و شاه و رزم آرا با او مخالف بوده اند. این البته به نفع او تمام شد و افشارطوس به ریاست شهربانی منصوب شد. ریاست شهربانی پست بسیار مهمی بود و لذا از هر طرف برای جلب همکاری او به وی مراجعه کردند. افشارطوس نپذیرفت و لذا تصمیم گرفتند او را بکشند. فردی به نام حسین خطیبی - که قبلاً عضو حزب توده ایران بوده و پس از آذر ۱۳۲۵ مأمور رکن دوم شده و از طرفی معاون بقایی در حزب زحمتکشان بود و در روزنامه شاهد مقاله می نوشت - افشارطوس را برای مذاکراتی به خانه خود دعوت می کند. افشارطوس فردی بود کاملاً معتقد به خود و تصور این را نمی کرد که توطئه ای در کار است، لذا بدون اینکه کوچکترین اثری بر جای بگذارد، حتی بدون اسلحه، روانه خانه خطیبی می شود. در این خانه او را می گیرند و دهانش را می بندند و بیهوشش می کنند و با اتومبیل می برند.

البته این جریان قتل افشارطوس پس از مدتی کشف شد. یکی از قاتلین دستگیر می شود و همه را لومی دهد و آنها هم در شهربانی جریان را با تمام جزئیات بازگو می کنند. معلوم می شود که در این جریان افسران بازنشسته درباری - مانند سرتیپ علی اصغر مزینی، سرتیپ علی اکبر منزله، سرتیپ نصرالله بایندر و غیره - دست داشته اند. آنها دستگیر می شوند، ولی همگی پس از کودتا آزاد شدند. شعبان بی مخ آنها را از شهربانی بیرون آورد و در جیب نشانده و خودش ایستاده و فریاد می زد: «زنده باد قاتلین افشارطوس!» این حادثه ضربه فوق العاده سختی بر مصدق بود. روشن شد که سرلشکر فضل الله زاهدی و مظفر بقایی در رأس قاتلین بوده اند. دستور بازداشت آنان صادر شد، ولی آنها در مجلس متحصن شدند و، همانطور که گفتم، آیت الله کاشانی از آنان حمایت کرد.

- نقش بقایی در این جریان چه بود؟

کیانوری: گرداننده اصلی این جریان بقایی بود. یکی از دلایل اصلی که وزارت اطلاعات جمهوری اسلامی اقدام به بازداشت بقایی کرد همین قتل افشارطوس بود. پس از افشارطوس، دکتر مصدق سرتیپ [نصرالله] مدیر را رئیس شهربانی کرد که با کودتاجیان بود و بعداً یکی از بستگانش به نام سرتیپ [محمد] دفتری را به این سمت گمارد که خائن بیشرافی بود.

- داماد مصدق بود؟

کیانوری: خیر! داماد دکتر مصدق دکتر دفتری بود. سرتیپ دفتری برادر او بود و هر دو برادرزاده‌های مصدق بودند. زمانیکه دکتر مصدق سرتیپ دفتری را رئیس شهربانی کرد، ما فوراً اطلاع پیدا کردیم که او جزء مرکزیت کودتاجیان است و بلافاصله به دکتر مصدق خبر دادیم. من خودم در تماس تلفنی به او گفتم: «آقا، سرتیپ دفتری جزء کودتاجیان است و ما اطلاع داریم.» گفت: «نخیر! من به او اعتماد دارم. او به من خیانت نخواهد کرد!» این عین جمله دکتر مصدق است.

- خاطرات سرهنگ سررشته^{۵۶} را، که مأمور پیگیری پرونده قتل افشارطوس بوده،

دیده‌اید؟

کیانوری: بله، خاطرات جالبی است. درباره قتل افشارطوس جزئیات جالبی در آن آمده است.

علل و عوامل کودتا

کیانوری: برای بررسی علل کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ باید دو رشته علل خارجی و داخلی مورد توجه قرار گیرد. نخست علل خارجی را بیان می‌کنم:

علل خارجی: علل خارجی کودتای ۲۸ مرداد، که بطور عمده در عملکردهای امپریالیسم آمریکا و انگلستان تبلور می‌یافت، دارای دو پایه اقتصادی و سیاسی بود. پایه اقتصادی عملکرد مشترک آمریکا و انگلیس برقراری سلطه و تحکیم حاکمیت دنیای امپریالیستی بر منابع نفت خیز ایران بود. البته در آغاز خواست آمریکا و انگلیس با یکدیگر منطبق نبود. در مرحله اول انگلیسیها خواستار حفظ تسلط کامل خود بر نفت ایران بودند و نمی‌خواستند کسی را در این ذخایر شریک کنند. آمریکاییها، که در نتیجه دخالت اتحاد شوروی - یک بار در دهه ۱۹۲۰ در کابینه قوام السلطنه و یک بار در سال ۱۳۲۳ در کابینه ساعد - از گرفتن

۵۶. حسینقلی سررشته. خاطرات من. تهران: نویسنده، ۱۳۶۷.

امتیاز نفت شمال ناامید شده بودند، خواستار تقسیم نفت جنوب ایران و مشارکت با شرکت نفت انگلیس بودند. در مرحله دوم، که از سال ۱۳۳۱ شروع می‌شود، انگلیسیها به این نتیجه رسیدند که بدون تقسیم این منبع عظیم غارت و چپاول با دوست و در عین حال رقیب نیرومند خود - آمریکا - نمی‌توانند به نتیجه برسند. آنتونی آیدن در خاطرات خود می‌نویسد که در پائیز ۱۳۳۰، چند ماه قبل از اینکه وزیر خارجه انگلیس شود، با چرچیل در آمریکا بوده و برای اولین بار به آمریکاییها پیشنهاد تقسیم نفت ایران را داده است.

آمریکاییها از ما پرسیدند چه راه حل دیگری را ما عملی و قابل قبول می‌دانیم. آن وقت من پیشنهاد خودمان را برای شریک کردن آمریکاییها مطرح کردم. آقای هریمن معتقد بود که اگر پیشنهاد در تابستان مطرح شده بود امکان داشت که در طرز تفکر ایرانیها اثر بگذارد و به وضع رضایت بخش تری منتهی شود. من نیز بر این عقیده بودم.^{۵۷}

پایه سیاسی عملکرد آمریکا و انگلیس، از آغاز، استقرار یک رژیم دست نشانده وابسته به غرب در ایران بود. هدف از استقرار چنین رژیمی تأمین منافع غارتگرانه آنها در منطقه و تحکیم حلقه محاصره به دور اتحاد شوروی بود. این حلقه جهانی محاصره با تشکیل پیمان ناتو در ۴ آوریل ۱۹۴۹ و پیوستن ترکیه و یونان (۱۹۵۲) و آلمان غربی (۱۹۵۴) به آن و انعقاد پیمان سیتو در جنوب شرقی آسیا (۱۹۵۴) تحکیم یافت. این استراتژی در سال ۱۹۴۶، یک سال پس از جنگ دوم جهانی، با نطق چرچیل، نخست وزیر انگلیس در زمان جنگ، در فولتون آغاز شد. چرچیل در اواخر جنگ دو بار به روزولت گفته بود که ما باید از این مقطع به بعد به هیتلر کمک کنیم و فشار روی نیروهای او را کم کنیم تا بتواند جلوی پیشرفت شورویها را بگیرد، ولی روزولت با پیشنهاد او موافقت نکرده و معتقد بود که همکاری با اتحاد شوروی باید تا نابودی کامل فاشیسم ادامه یابد. ولی پس از پایان جنگ، روزولت درگذشت و ترومن به قدرت رسید. ترومن تابع مطلق سرمایه‌داری انحصاری آمریکا و فردی فوق العاده ارتجاعی و فاشیست بود که با انفجار بمب اتمی در ژاپن نام خود را به عنوان یک جنایتکار برای ابد در تاریخ ثبت کرد. ایران در این استراتژی جایگاه خاصی داشت و همانطور که می‌دانیم پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به یکی از مهم ترین پایگاه های آمریکا و ناتو و جهان امپریالیستی علیه اتحاد شوروی بدل شد.

علل داخلی: بنظر من علل داخلی کودتای ۲۸ مرداد نیز مانند علل خارجی بر دو پایه اقتصادی و سیاسی استوار بود. از نظر اقتصادی؛ هیئت حاکمه ایران در آن زمان مرکب بود از

۵۷. آنتونی آیدن. خاطرات آیدن. ترجمه کاوه دهگان. تهران: نشر اندیشه، ص ۲۸۹.

مالکین بزرگ و سرمایه‌داران کلان، که پس از شهریور ۱۳۲۰ به علت رشد جنبش دمکراتیک - بویژه رشد جنبشهای کارگری و دهقانی - به وحشت افتاده بودند. جریان آذربایجان هم این وحشت را تشدید کرد. این هیئت حاکمه علاقمند بود که بر درآمد حاصله از نفت بطور کامل چنگ اندازد و آن را ببلعد. این غارت به اشکال مختلف، چون کمک‌های دولت به مالکین و بودجه‌ای که در اختیار سرمایه‌داران بوروکراتیک و وابسته به امپریالیسم قرار می‌گرفت و رشوه و غیره، صورت می‌گرفت. سرمایه‌داری بزرگ ایران از دو قشر سرمایه‌داری تجاری و دلال (کمپرادور) - که به واسطه‌گی شرکت‌های غربی اشتغال داشتند - و سرمایه‌داری بوروکراتیک - یعنی کارمندان عالیرتبه و فرماندهان ارتش که از بودجه دولتی ارتزاق کلان می‌کردند و ثروت‌های انبوه می‌اندوختند - تقسیم می‌شد. در رأس این طبقه حاکمه شاه و دربار، در مرحله بعد وابستگان به دربار و در ردیف سوم مالکین و سرمایه‌داران بزرگ قرار داشتند.

از نظر سیاسی، منافع این هیئت حاکمه با اهداف امپریالیسم انطباق داشت. با این تفاوت که نه تنها می‌خواستند که یک دیکتاتوری مطلق وابسته به آمریکا و انگلیس سر کار بیاورند، بلکه تمایل داشتند که در داخل کشور تمام جریان‌های مردمی را سرکوب کنند. این جنبش مردمی حتی در زمان مصدق، که خود یک مالک بزرگ بود، چنان اوج گرفته بود که دکتر مصدق ۲۰ درصد از بهره مالکانه را - ده درصد به نفع دهقانان و ده درصد برای بهبود روستاها - کاهش داد. این هیئت حاکمه خواستار یک دیکتاتوری مانند رضاخان بود و از نظر خارجی نوکر قدرت گردن کلفت‌تر زمان بود؛ درست مثل فراش خراسان که وقتی حاکم جدید آمد گفت ما نوکر حاکم وقت هستیم. بنابراین، زمانی نوکر انگلیس بودند، مدتی یک قدرت گردن کلفت‌تری به نام آلمان پیدا شد و به آن گرایش یافتند، و پس از کودتا آمریکایی کامل شدند.

و اما نیروهای کودتا را نیز باید به دو بخش داخلی و خارجی تقسیم کرد:

نیروهای داخلی کودتا، شاه و دربار، اکثر افسران عالیرتبه ارتش، بزرگ مالکین به سرکردگی امثال جمال امامی و دکتر [هادی] طاهری و ذوالفقاریها و قوام‌ها و خان‌های بختیاری و قشقایی و سایر خان‌های بزرگ ایران، سرمایه‌داران بزرگ و دلال و قشرهای وابسته به اینها، کارمندان رده بالای دولت و سازمانهای وابسته به آنها، اوباش و فواحش و صاحبان کاباره‌ها و فاحشه‌خانه‌ها و بخش قابل ملاحظه‌ای از روشنفکران - که یا اغلب تحصیل کرده خارج و جزء طبقات حاکمه بودند و یا در خدمت طبقات حاکمه و سازمانهای خارجی؛ مانند کارکنان عالیرتبه شرکت نفت انگلیس - را دربر می‌گرفت.

نیروهای خارجی کودتا در درجه اول شامل مهم‌ترین قدرتهای امپریالیستی وقت، یعنی آمریکا و انگلستان، و همه نیروهای امپریالیستی می‌شد. در جریان تقسیم نفت ایران، پس

از کودتا، دیدیم که حتی به فرانسویها نیز ۶ درصد سهم تعلق گرفت. پس همه قدرتهای امپریالیستی در این ماجرا ذینفع بودند.

عامل اجرای سیاست این قدرتها متعدد بود، که مهم‌ترین آن سازمانهای جاسوسی اینتلیجنس سرویس (انگلستان) و سیا (آمریکا) بودند. این سرویس‌ها، بویژه انگلیسیها، از زمان رضاخان کادر آماده ایرانی - بجز کارمندان خودشان - در اختیار داشتند. در خاطرات فردوست نقش آنها در روی کار آمدن رضاخان، تسلیم محمدرضا به آمریکاییها و به زانو درآوردن او در شهریور ۱۳۲۰ خیلی خوب توضیح داده شده است.

در زمان کودتا، رئیس بخش خاورمیانه سیا کریمت روزولت و رئیس بخش ایران در اینتلیجنس سرویس کریستوفر وودهاوس بودند. این سرویس‌ها در ایران عوامل مستقیمی داشتند، مانند دکتر مظفر بقایی و گروه او (حزب زحمتکشان)، برادران رشیدیان و دو برادر دیگر که در خاطرات آنها آمده است و ظاهراً از تجار بزرگ بودند و با برادران رشیدیان فرق داشتند، فضل‌الله زاهدی و پسرش (اردشیر)، عمیدی نوری و اکثر روزنامه‌نگاران آن دوران، دارودسته سیدضیاء طباطبایی، قوام السلطنه، «نرن» و «سیلی» و اعضای شبکه «بدامن» که در تحقیق مارک گازیوروسکی آمده است^{۵۸}، و نظایر آنها که کم نیستند.

- البته هنوز زود است که تصویر جامعی از عوامل سرویس‌های غرب در ایران به دست داده شود. رابرت گیتس، رئیس جدید سیا، اخیراً گفته که برای انتشار اسناد تاریخی سیا در رابطه با حوادث اوایل دهه ۱۹۵۰ ایران اولویت قایل شده است^{۵۹}. این نشان می‌دهد که هنوز اسناد قابل توجهی درباره کودتای ۲۸ مرداد در دسترس محققین قرار نگرفته است.

کیانوری: بله! عمال مستقیم آمریکا در ایران عبارت بودند از مستشاران نظامی در ارتش و ژاندارمری که همه قدرت نظامی ایران در دست آنها بود و در رأس شان ژنرال نورمن شوارتسکف قرار داشت؛ و کارمندان اداره اصل چهار ترومن، که این اداره بجز استخدام جاسوس و سربازگیری برای آمریکا کار دیگری نداشت.

- دلیل شما چیست؟

کیانوری: ما در آن زمان به خوبی می‌دانستیم که آنها چه می‌کنند و عوامل ایرانی شان چه کسانی هستند. در آن زمان ما دوستانی داشتیم که در اصل چهار کار می‌کردند. آنها می‌گفتند که اصل چهار کارشناسانی را می‌فرستد که به اندازه گاو فهم و شعور ندارند و کارشان فقط این

۵۸. مارک گازیوروسکی. کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. ترجمه سرهنگ غلامرضا نجانی. تهران: انتشار، ۱۳۶۷.

۵۹. سلام، ۴ تیرماه ۱۳۷۱، ص ۱۱.

است که به خانه‌های عشایر بروند و سربازگیری کنند. در اصل چهار يك مهندس بود که نمی‌خواهم نام او را ببرم. او از خانواده‌های بالا و تحصیل کرده انگلستان، و در کودکی همشاگردی من بود. پیش از غیرقانونی شدن حزب گاهی او را می‌دیدم. او می‌گفت که در اصل چهار معاون يك آمریکایی است که به پروفیسور فلان شهرت یافته بود. دوست من می‌گفت: این جناب «پروفیسور» به قدری بیسواد است که «ح» را از «ب» تشخیص نمی‌دهد و تنها کارش این است که به خانه خان‌های عشایر برود و تریاک بکشد و سربازگیری کند. بعدها هم دیدیم که در میان سران عشایر بختیاری و قشقایی، که مهم‌ترین عشایر ایران بودند، چقدر عامل آمریکا و انگلیس پیدا شدند.

- خوب! اللهیار صالح این اصل چهار را تأیید می‌کرد. این دلیل چیست؟

کیانوری: زمانیکه اصل چهار ترومن تشکیل شد هنوز جبهه ملی به وجود نیامده بود. پس از اجرای اصل چهار، اللهیار صالح - آنقدر که یادم هست نه به نام حزب ایران بلکه شخصاً (درست یادم نیست. شاید هم به نام حزب) - آن را به عنوان کمک به کشاورزی و عمران ایران تأیید کرد. آیا اللهیار صالح این کار را براساس ارتباط و وابستگی به آمریکا، مثل مظفر بقایی، انجام داده است؟ من عقیده ندارم که چنین باشد. من اللهیار صالح را از آن دوران می‌شناسم و بعد از انقلاب هم با او در تماس بودم. من او را فردی ملی می‌دانم. این عمل او هم بخشی از ندانم کاری‌های همان سیاستی است که معتقد بود آمریکاییها مستعمره دار نیستند و بشردوستند و حاضرند به ایران کمک بکنند و غیره و غیره. اینها پس از ۲۸ مرداد خودشان را نشان دادند. مهندس رضوی خودش را نشان داد. دکتر غلامحسین صدیقی را گرفتند و سه سال محکوم کردند و البته بعد از يك سال آزاد شد. خوب، افراد با هم تفاوت دارند.

- اگر این ملاک را بپذیرید، در مورد خلیل ملکی هم صدق می‌کند. او هم پس از ۲۸ مرداد

زندانی شد.

کیانوری: بله! مدت کوتاهی. ولی کاری به کارش نداشتند. چند ماهی زندان بود و بعد آزاد شد و در سال ۱۳۳۴ در مجله فردوسی علیه ما مطلب می‌نوشت. اینها به شاه خدمت کرده بودند، ولی شاه قبولشان نداشت. آمریکاییها هم آنها را قبول نداشتند. آنها فقط مطمئن‌ترین عمال خودشان را قبول داشتند. خلیل ملکی وقتی که در سال ۱۳۴۴ محاکمه شد نگفت که سیاست شما غلط است. گفت: خدمت اعلیحضرت همایونی رسیدم و ایشان چقدر نسبت به ما حسن نیت داشتند و غیره.

کودتای نافرجام ۲۵ مرداد

کیانوری: بدین ترتیب، مقدمات کودتای ۲۵ مرداد ۱۳۳۲ آغاز شد. افراد سازمان افسری ما در تمام واحدهای مهم عملیاتی ارتش و حتی در لشکر گارد شاهنشاهی حضور داشتند و به این ترتیب خبر همه توطئه‌ها، در همان لحظه تدارک، به ما می‌رسید. کلیه این اطلاعات را سرهنگ سیامک و سرهنگ مبشری، دبیران سازمان افسری، مستقیماً به شخص من می‌رسانیدند. علت اینکه مبشری و سیامک در آن زمان، علیرغم اینکه جودت مسئول سازمان افسری بود، این اخبار را به من می‌رسانیدند این بود که اولاً آنها از بی‌عرضگی و بی‌حرکتی جودت به تنگ آمده بودند و ثانیاً هر دو آنان منزل مخفی و تلفن من را می‌دانستند و به این ترتیب بدون فوت کمترین وقت به من دسترسی داشتند. حتی یک بار مبشری نزدیک نیمه شب به منزل من آمد. افراد دیگر هیئت اجرائیه، که در این زمان چهار نفر بودند (جودت، یزدی، بهرامی، علوی)، هر کدام در خانه جداگانه زندگی می‌کردند و من تنها منزل دکتر بهرامی را، که جلسات هیئت اجرائیه در آنجا تشکیل می‌شد، می‌دانستم. دیگران نه تلفن و نه نشانی شان را به من نداده بودند. دکتر بهرامی، که مقام دبیری هیئت اجرائیه را داشت، هر وقت لازم بود تلفنی آنها را برای شرکت در جلسه دعوت می‌کرد.

- تصور این بود که در شرایط حساس ۲۵ تا ۲۸ مرداد تمام رهبری اصلی حزب توده در يك محل متمرکز بوده‌اند و ۲۴ ساعته جریانات را دنبال و بحث و تصمیم‌گیری می‌کرده‌اند. ظاهراً چنین نبوده است؟

کیانوری: متأسفانه چنین نبود. بویژه پس از شکست کودتای شب ۲۵ مرداد، آن هم بطور عمده با کمک سازمان افسری، يك آرامش خاطر در ما پیدا شد. بویژه که شاه فرار کرد و خبرهای مطمئنی به ما رسید که کودتاچیان از ادامه کار در تهران مأیوس شده و تصمیم گرفته‌اند که مرکز فعالیت خود را به جنوب کشور منتقل کنند. ما از تدارک نیروی بسیار سنگین سازمان‌های سیا و اینتلیجنس سرویس و نقش مستشاران آمریکایی اطلاع زیاد نداشتیم. ظاهراً حتی رهبران ایرانی کودتا، یعنی زاهدی و دارودسته‌اش، نیز خبر نداشتند که تصمیم به ترك تهران گرفته بودند.

بهرحال، من اطلاعات را به مصدق می‌رسانیدم. راه تماس با مصدق به همان نحو بود که قبلاً گفته‌ام. بلافاصله پس از رسیدن خبر مریم تلفن اندرون خانه دکتر مصدق را می‌گرفت و دکتر مصدق هم، که اعتماد کامل به ما پیدا کرده بود، همیشه تشکر می‌کرد. متأسفانه دکتر مصدق در خاطرات و تألمات تنها به يك تلفن اشاره کرده و گفته است:

شب ۲۴ مرداد بین ساعت ۶ و ۷ شخص ناشناسی مرا پای تلفن خانه ۲ خودم خواست

و گفت عده ای مأمور شده اند که در این شب کودتا کنند و شمارا دستگیر نمایند. دو عراده تانک هم از سعدآباد به شهر می فرستند که در یکی از خیابان های نزدیک خانه شما متوقف شود که بلافاصله من سرتیپ ریاحی را که در شمیران اقامت داشت خواستم و دستور تقویت قوای محافظ خانه خود را به او دادم و راجع به دو عراده تانک هم که گفتند از سعدآباد می آید سؤال کردم [که] آیا برخلاف دستور در سعدآباد تانکی گذاشته اید که می خواهند در این شب از آنها استفاده کنند؟ گفت چهار عراده تانک هنوز در سعدآباد است که به شهر حمل نکرده ایم و آنوقت معلوم شد همین رئیس ستاد ارتش که در زمان تصدی من به این مقام رسیده و مورد اعتماد من بود دستور مرا اجرا نکرده بود و آنوقت فهمیدم که من به فرموده شاهنشاه در ارتش چه یاران وفاداری داشتم.^{۶۰}

خوب، این «فرد ناشناس» که مصدق این همه به حرف او اعتماد داشت و اطلاعش بیشتر از رئیس ستاد ارتش بود چه کسی است؟! از این گفته مصدق معلوم می شود که ما به او وفادار بودیم یا نزدیک ترین دوستانش مانند ریاحی؟!

اولین اطلاع از کودتا در ۱۷ مرداد به ما رسید و من این خبر را به اطلاع مصدق رسانیدم و مطلب در روزنامه حزب منعکس شد^{۶۱}. ولی بقایای ادعا کرد که توده ایها قصد کودتا دارند و «طبق اخبار موثق»! حزب توده در نظر دارد به یک کودتای کمونیستی دست بزند و هدفشان از انتشار خبر کودتای جعلی انحراف افکار عمومی است!^{۶۲} مصدق هم اقدام جدی نکرد.

صبح ۲۳ مرداد باز هم ما در نشریات حزب خطر کودتای قریب الوقوع را منتشر کردیم. بعد از ظهر این روز سرهنگ مبشری به خانه من آمد و خبر داد که برای شب قرار حمله قطعی گارد گذاشته شده است و اسامی افسران گرداننده کودتا را هم آورد که در میان آنها نام سرتیپ دفتری هم بود. نقشه این بود که سرهنگ نصیری با تانک و افراد به خانه مصدق برود و حکم عزل مصدق را ابلاغ کند و او و رئیس ستاد مصدق را دستگیر کنند. من باز با دکتر مصدق تماس گرفتم و نقشه را گفتم و گفتم که سرتیپ دفتری هم در جمع کودتاچیان است. مصدق تشکر کرد و گفت که من به دفتری اعتماد دارم و او به من خیانت نمی کند (این همان تلقنی است که مصدق ذکر کرده است). کودتاچیان که فهمیدند عملیات لو رفته است، نیم ساعت پس از نیمه شب یک موشک سفید به آسمان پرتاب کردند و به واحدهای پستان اطلاع دادند که عملیات به تعویق افتاده است. عملیات کودتا مجدداً در ساعت ۱۲ شب ۲۴ مرداد شروع شد و سران کودتا که خطر لو

۶۰. دکتر محمد مصدق. خاطرات و تألمات. تهران: علمی، ۱۳۶۶. ص ۳۷۹ - ۳۸۰.

۶۱. شجاعت به جای بسوی آینده، ۱۸ مرداد ۱۳۳۲.

۶۲. شاهد، ۲۴ مرداد ۱۳۳۲.

رفتن عملیات را احساس کرده بودند فقط دو ساعت قبل به افرادشان اطلاع دادند. بنابراین ما دیر مطلع شدیم و مبشری در حوالی ساعت ۱۰ شب مرا خبر کرد. من هم به مصدق تلفن زدم و جریان را گفتم. من و سرهنگ مبشری در همان شب به زحمت توانستیم تلفن ریاحی - رئیس ستاد ارتش - را پیدا کنیم (او به جای اینکه در محل کارش باشد به خانه اش در شمیران رفته بود!) و به او اطلاع دهیم که به تهران بیاید. از طرف دیگر ما به ستوان [علی اشرف] شجاعیان، که عضو سازمان افسری بود و به دستور ما با کودتاجیان همکاری می کرد و فرمانده واحدی بود که مأموریت سرکوب گارد محافظ مصدق را داشت، دستور داده بودیم که به وظیفه انقلابی خودش عمل کند (به همه افسران این دستور را داده بودیم). زمانی که نصیری برای توقیف مصدق به خانه او مراجعه می کند و با واحد بیرونی محافظ مصدق درگیر می شود، ستوان شجاعیان به کمک محافظین مصدق می آید و بدین ترتیب نصیری دستگیر می شود. این مطلب را سروان ایرج داورپناه و سروان موسی فشارکی، افسران محافظ منزل مصدق، پس از انقلاب تأیید کرده اند. آنها در روزنامه اطلاعات چنین نوشتند:

واحد تحت فرماندهی ستوان شجاعیان، که ظاهراً همدست کودتاجیان و در حقیقت عضو سازمان نظامی حزب توده ایران بود، مأمور از بین بردن ما بود. ولی ستوان شجاعیان به دستور حزبش به جای کشتن ما نصیری و افرادش را محاصره کرد.^{۶۳}

سرهنگ عزت الله ممتاز، فرمانده گارد محافظ مصدق، می گوید که ستوان شجاعیان در روز ۲۸ مرداد «حماسه آفرید» و «در حالیکه زخمی شده بود با تانک خود تا آخرین گلوله جنگید و تلفات سنگینی بر مزدوران گارد شاهنشاهی وارد ساخت.»^{۶۴} این افسر پس از لورفتن سازمان نظامی به زندان ابد محکوم شد.

به این ترتیب، طرح کودتای ۲۵ مرداد با مشارکت فعال ما عقیم ماند و شاه، که در رامسر منتظر خبر بود، به خارج فرار کرد. خاطرات سروان ایرج داورپناه نشان می دهد که دکتر مصدق تا چه حد در برابر توطئه مماشات کرد. داورپناه پس از انقلاب نوشت:

ساعت ۶ صبح ۲۵ مرداد سرتیپ سپه پور فرمانده نیروی هوایی به مصدق تلفن زد... با صدای هیجان زده ای گفت: به قرار اطلاع شاه به اتفاق تریا و آتابای و سرگرد خاتم از کلاردشت پرواز کرده است. چه دستور می فرمائید: هواپیما را مجبور به فرود کنیم یا در آسمان سرنگون کنیم. در اینجا من ناظر راز سر به مهری بودم که بیست و پنج سال آن را در سینه حفظ

۶۳. اطلاعات، ۲۸ مرداد ۱۳۵۸، ص ۴.

۶۴. غلامرضا نجاتی. جنبش ملی شدن صنعت نفت ایران و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲. تهران: انتشار، چاپ

سوم، ۱۳۶۶، ص ۴۴۸ - ۴۴۹.

کرده ام و از آنجا که خود را در برابر تاریخ و ملت و میهن مسئول می دانم، در این لحظات حساس انقلابی ایران به رهبری امام خمینی افشای آن را که در حقیقت هشدار است به رهبر انقلاب در مقابله با ضد انقلاب به سود انقلاب می دانم و بازگو می کنم: وقتی حرف های سپه پور تمام شد و منتظر دستور دکتر مصدق بود، چند لحظه به سکوت گذشت. دکتر مصدق گفت: بگذارید برود. ای کاش چنین دستوری نمی داد^{۶۵}.

با فرار شاه، در روز ۲۵ مرداد در خیابانها جشن و سرور همگانی بود و در خیابانها تظاهرات وسیعی با شرکت اقشار وسیعی از مردم به راه افتاد. اعضای حزب در این تظاهرات شرکت داشتند و در مقابل مزدوران استعمار و ملی پرستان کور، مانند پان ایرانیست ها و چاقو کشان مظفر بقایی و حزب سومکا، با چماق و حتی چاقو به هواداران حزب حمله می کردند. در اینجا برای همه این مسئله مطرح شد که بعد از فرار شاه آیا باید سلطنت را حفظ کرد و یا جمهوری برپا نمود. خیانت شاه و همکاریش با بیگانگان مسلم بود و خودش از ترس فرار کرده بود. لذا، حزب توده ایران شعار «جمهوری دمکراتیک» را مطرح کرد و از دکتر مصدق خواست که اعلام جمهوری کند. در هیئت دولت تنها دکتر حسین فاطمی، وزیر خارجه و جدی ترین مخالف شاه در آن زمان، شعار جمهوری را مطرح می کرد و در روزنامه باختر امروز لزوم تغییر رژیم را مطرح کرد.

- واقعاً حزب توده شعار «جمهوری دمکراتیک» را مطرح کرد؟

کیانوری: بله! این شعار را هیئت اجراییه تصویب کرد. البته بنظر من این کلمه «دمکراتیک» صحیح نبود، چون سوء تفاهم ایجاد می کرد. خوب، این شعار باعث شد که عده ای، با وجودی که می دانستند که حزب نیرویی ندارد که حکومت را به دست بگیرد، تصور کنند که ما می خواهیم یک «دمکراسی توده ای» - مانند اروپای شرقی - ایجاد کنیم و همین شعار وسیله ای شد برای تبلیغ علیه ما و رم کردن عده ای از ما. بنظر من صحیح این بود که ما فقط شعار جمهوری می دادیم. نظر حزب این بود که مسئله سلطنت یا جمهوری به رفراندوم گذاشته شود. این مسئله در گروه های دیگر هم طرفدار داشت. مثلاً در «نیروی سوم» عده ای گویا طرفدار این نظر بودند. خلیل ملکی بعدها در محاکمه اش مدعی شد که گویا طرفداران شعار جمهوری در گروه او عامل نفوذی حزب توده بوده اند. این اطلاع را سرلشکر منصور مزینی، از عوامل دربار که بعداً رئیس املاک پهلوی شد، به او داده بوده است! ملکی می گوید:

آن دو نفر ماجراجو... به خصوص پس از عزیمت اعلیحضرت تمام اختیارات را به دست گرفتند. روز ۲۷ مرداد تلفن پشت تلفن می شد که آقای ملکی، چرا اجازه نمی دهید شعار

ضد دربار بدهیم؟ بالاخره دادند. من شاهنشاه را مظهر استقلال کشور می دانستم... به مصدق هم توصیه می کردم. ما هزاران کیلومتر سرحد داریم. مقام سلطنت حافظ تمامیت و استقلال ایران است...^{۶۶}

بدین ترتیب، عوامل توطئه و این آقایان دکتر مصدق را به شدت ترسانیدند. مصدق می گوید:

همه می دانند که عصر روز ۲۷ مرداد دستور اکید دادم هر کس حرف از جمهوری بزند او را تعقیب کنند و نظر این بود که از پیشگاه اعلیحضرت همایون شاهنشاهی درخواست شود هر قدر زودتر به ایران مراجعت فرمایند... من نه فقط با جمهوری دمکراتیک بلکه با هر رقم دیگر آن هم موافق نبودم... نه می خواستم ترتیب وراثت تخت و تاج را تغییر دهم، نه رژیم مشروطه را به جمهوری، آن هم جمهوری دمکراتیک، تبدیل نمایم.^{۶۷}

مصدق، که وحشت زده شده بود، به فرمانداری نظامی تهران دستور داد که تظاهرات حزب توده را سرکوب کند. از صبح ۲۷ مرداد این دستور به اجرا گذاشته شد و در ساعات بعد از ظهر و غروب به اوج رسید. در روز ۲۷ مرداد نزدیک به ۶۰۰ نفر از افراد و مسئولین و کادرهای حزب، که بعضی در رده های متوسط یعنی عضو کمیته های محلی بودند، دستگیر شدند و این امر ضربه بسیار بزرگی بر ارتباطات حزب وارد آورد. روزنامه کیهان حوادث بعد از ظهر ۲۷ مرداد را چنین ثبت کرده است:

دسته های مختلف با شعارهایی که در دست داشتند در خیابانهای مرکزی شهر به راه افتاده علیه شاه و برای برقراری رژیم جمهوری شعار می دادند... این وضع تا ساعت ۸ شب ادامه داشت. مقارن همین ساعت جمع کثیری از جوانان وابسته به حزب توده در میدان سپه جمع شدند و یک پارچه سفید که روی آن نوشته شده بود «زنده باد حزب توده ایران» به وسط میدان آوردند. طولی نکشید که چند کامیون پاسبان و سرباز وارد میدان شدند و به جمعیت اخطار کردند متفرق شوید... هر چند دقیقه یک بار به جمعیت هجوم می آوردند و مردم را تا داخل خیابانهای اطراف تعقیب می کردند و عقب ماندگان را با تفنگ و باتون می کوبیدند و بالاخره مأمورین گاز اشک آور به کار بردند و عده ای از آنان را سخت مضروب کردند... سربازها در جلو صف تظاهرکنندگان قرار گرفته و در حالی که تفنگ خود را روی دست بلند می کردند، زنده باد شاه - مرده باد خائنین - برقرار باد مشروطه - نابود باد حزب توده، شعار می دادند. در این وقت مأمورین تظاهرکنندگان را تعقیب می کردند و هر کس را که علیه شاه شعار می داد می گرفتند... در این جریان عده کثیری بازداشت شدند... جوانان حزب توده ارگان رسمی حزب را علناً می فروختند و علیه رژیم سلطنتی شعار می دادند. مأمورین انتظامی و

۶۶. کیهان، ۱۸ - ۱۹ اسفند ۱۳۴۴.

۶۷. دکتر محمد مصدق، خاطرات و تألمات، ص ۲۷۲ - ۲۷۳.

افراد حزب پان ایرانیست و نیروی سوم هنگام فروش روزنامه مردم به توده ایها حمله می کردند و روزنامه آنان را گرفته پاره می کردند... در این وضع طرفداران شاه در خیابانها به راه افتادند و به جمعیت های چپ حمله ور شدند. به چند مرکز توده ای حمله شد و اثاثیه و اموال آنها را به تاراج بردند و هر يك از توده ایها را می دیدند می زدند. چند مغازه مربوط به توده ایها را غارت کردند.^{۶۸}

[پی نوشت: - این هرج و مرج روزهای ۲۵-۲۷ مرداد نقش مهمی در ترسانیدن و تمکین مصدق و در نهایت پیروزی کودتا داشت. امروزه، فاش شده که این هرج و مرج جزء نقشه کودتا و يك طرح از پیش آماده شده بوده است. ریچارد کاتم - استاد دانشگاه و مؤلف کتاب ناسیونالیسم در ایران که در آن زمان برای سیا کار می کرد و در تهران حضور داشت - می گوید: این عوامل اینتلیجنس سرویس بودند که...

... فرصت را غنیمت جستند و مردمی را که در قبضه اختیار ما [آمریکاییها] بودند به خیابانها فرستادند تا چنان عمل کنند که گویی توده ای هستند. آنها نقشی بیش از تحريك و فتنه انگیزی داشتند. آنها نیروهای ضربتی بودند که چنان عمل می کردند که گویی توده ایهایی هستند که پیکره ها و مساجد را سنگباران می کنند. بریان لپینگ می افزاید: «هدف، ارعاب اکثریت ایرانیان و ایجاد این باور در آنها بود که پیروزی مصدق در واقع پیروزی حزب توده، اتحاد شوروی و لامذهبی است.»^{۶۹} مارک گازیوروسکی، محقق آمریکایی، نیز براساس اسناد و مصاحبه با کارمندان بازنشسته سیا، می نویسد:

در خلال این رویدادها «نرن» و «سیلی» دستجات متعددی را اجیر کردند و روز ۱۷ اوت [۲۶ مرداد] با سردادن شعارهای حزب توده و حمل آرم هایی که در آنها شاه تقبیح و سرزنش شده بود در خیابانهای تهران به راهپیمایی پرداختند. این جمعیت توده ای قلابی، که عصر روز قبل مبلغ ۵۰ هزار دلار دستمزد آنها وسیله یکی از مأموران سیا به «نرن» و «سیلی» پرداخت شده بود، وظیفه داشتند با ایجاد بیم و هراس از خطر به قدرت رسیدن توده ایها موقعیت زاهدی را تقویت کنند. طولی نکشید که اعضای واقعی حزب توده، بی خبر از نقش سیا در ایجاد این تظاهرات و هدف آنها، به صفوف تظاهرکنندگان پیوستند و با آنان هم آواز شدند. آنها، مجسمه های شاه و پدرش را پائین کشیدند و به مقبره رضاشاه هجوم بردند. این تظاهرات روز بعد نیز ادامه یافت، بنحوی که هندرسون - سفیر آمریکا - درخواست کرد نیروهای پلیس، که در قرارگاه های خود ناظر اوضاع بودند، برای

۶۸. کیهان، ۲۹ مرداد ۱۳۳۲.

۶۹. بریان لپینگ، سقوط امپراتوری انگلیس و دولت دکتر مصدق. ترجمه محمود عنایت. تهران: کتاب سرا، ۱۳۶۵، ص ۶۱-۶۲.